

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیوه‌ها و تجربه‌های تبلیغی

(شامل ۲۰۰ آموزه از قرآن و
حدیث، خاطرات و تجربه‌های تبلیغی)

محمد موحدی نژاد

موحدی نژاد محمد / ۱۳۳۷

شیوه‌ها و تجربه‌های تبلیغی

مؤلف: محمد موحدی نژاد

ص ۱۲۰ ۳۵۰۰ ریال ISBN 964-5652-48-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه به صورت زیر نویس

تقدیم به؛

منجی، معلم و مبلّغ بشریت، رحمة

للعالمین، مبشّر، منذر و سراج منیر راه

هدایت، رسول گرامی اسلام حضرت

محمد بن عبدالله ﷺ

و مجدد اسلام ناب و رئیس مذهب

جعفری حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۷
بخش اول: شیوه‌ها و آداب تبلیغ.....	۲۱
* تبلیغ.....	۲۳
۱- تاریخ تبلیغ؛.....	۲۳
۲- اهمیت تبلیغ؛.....	۲۳
۳- دامنه و قلمرو تبلیغ؛.....	۲۳
۴- ضرورت تبلیغ؛.....	۲۳
۵- اهداف و محتوای تبلیغ؛.....	۲۴
۶- ابزار تبلیغ؛.....	۲۴
۷- آثار تبلیغ؛.....	۲۴
۸- حقوق مبلغ؛.....	۲۵
۹- فضیلت و پاداش تبلیغ و مبلغ؛.....	۲۵
* آداب تبلیغ؛.....	۲۶
۱۰- شروع و پایان به نام و یاد خدا؛.....	۲۶
۱۱- ستایش خداوند و درود بر پیامبر و آلش ﷺ؛.....	۲۶
۱۲- متصل به وحی الهی؛.....	۲۶
۱۳- کمک گرفتن از خدا؛.....	۲۷

- ۱۴- سخن گفتن بر حق؛ ۲۷
- ۱۵- پاک و دلپسند؛ ۲۷
- ۱۶- روشن و روشنگر؛ ۲۷
- ۱۷- جداکننده حق و باطل؛ ۲۸
- ۱۸- نیکو و شایسته؛ ۲۸
- ۱۹- مستدل و منطقی؛ ۲۸
- ۲۰- توجه به عنصر زمان؛ ۲۸
- ۲۱- توجه به عنصر مکان؛ ۲۹
- ۲۲- نرم و آرام؛ ۲۹
- ۲۳- سنجیده و حساب شده؛ ۲۹
- ۲۴- هماهنگ و منظم؛ ۲۹
- ۲۵- تغافل؛ ۳۰
- ۲۶- با آهنگ و حرکات مناسب؛ ۳۰
- ۲۷- مختصر و مفید؛ ۳۱
- ۲۸- مناسب با مقتضای حال؛ ۳۱
- ۲۹- صریح و قاطع؛ ۳۱
- ۳۰- رعایت تناسب سن و سخن؛ ۳۱
- ۳۱- ساده و روان؛ ۳۲
- ۳۲- شیوا و رسا؛ ۳۲
- ۳۳- مایه رشد و کمال؛ ۳۲
- ۳۴- بشارت و تشویق؛ ۳۲
- ۳۵- جامع و متنوع؛ ۳۳

- ۳۶- هشدار و موعظه؛ ۳۳
- ۳۷- آزادی؛ ۳۳
- ۳۴- * صفات مبلغ ۳۴
- ۳۸- خوش اخلاقی؛ ۳۴
- ۳۹- خیرخواه، با سوز و عشق؛ ۳۴
- ۴۰- مهربان و مردم دوست؛ ۳۴
- ۴۱- مؤمن به هدف؛ ۳۴
- ۴۲- آگاهی فراگیر؛ ۳۵
- ۴۳- اخلاص؛ ۳۵
- ۴۴- پیشگامی؛ ۳۵
- ۴۵- عدالت در گفتار؛ ۳۶
- ۴۶- سعه صدر؛ ۳۶
- ۴۷- استقامت؛ ۳۶
- ۴۸- اهل علم و عمل؛ ۳۶
- ۴۹- انتقادپذیر؛ ۳۶
- ۵۰- پافشاری بر اصول؛ ۳۷
- ۵۱- حامی مؤمنان و محرومان؛ ۳۷
- ۵۲- متوکل به خدا؛ ۳۷
- ۵۳- با شهامت و نترس؛ ۳۷
- ۵۴- نرم‌خو، مهربان و دلسوز؛ ۳۷
- ۵۵- مردمی و درد آشنا؛ ۳۸
- ۵۶- ابتکار عمل؛ ۳۹

- ۵۷- پرهیز از منت و فزونی خواهی؛ ۳۹
- ۵۸- نظیف و تمیز (خوشبو و آراسته)؛ ۳۹
- ۵۹- منظم و وقت شناس؛ ۳۹
- ۶۰- مهاجر و آگاه؛ ۴۰
- ۶۱- ساده زیست و بی تکلف؛ ۴۰
- ۶۲- خوش سابقه؛ ۴۰
- * شیوه‌ها؛ ۴۱
- ۶۳- تشبیه و تمثیل؛ ۴۱
- ۶۴- قصه؛ ۴۱
- ۶۵- تشویق و تهدید (بشارت و انداز)؛ ۴۱
- ۶۶- استفاده از فرصت‌ها؛ ۴۱
- ۶۷- تلقین؛ ۴۲
- ۶۸- شخصیت دادن به افراد؛ ۴۲
- ۶۹- تحریک عواطف؛ ۴۲
- ۷۰- سؤال کردن؛ ۴۳
- ۷۱- بیان تاریخ گذشتگان؛ ۴۳
- ۷۲- برهان و استدلال؛ ۴۳
- ۷۳- حکمت و موعظه؛ ۴۴
- ۷۴- جدل و مناظره نیکو؛ ۴۴
- ۷۵- جنگ سرد؛ ۴۴
- ۷۶- استفاده از هنر؛ ۴۵
- ۷۷- مقایسه؛ ۴۶

- ۷۸- فرض مخالف؛ ۴۶
- ۷۹- آماده سازی و ایجاد زمینه؛ ۴۶
- ۸۰- معرفی الگوها؛ ۴۷
- ۸۱- تداوم و تکرار؛ ۴۷
- ۸۲- دعوت به مشترکات؛ ۴۸
- ۸۳- القاء غیر مستقیم؛ ۴۸
- ۸۴- القاء تدریجی؛ ۴۸
- * سفارش‌ها؛ ۴۹
- ۸۵- محور بودن قرآن؛ ۴۹
- ۸۶- از امکاناتی که در اختیار ماست غافل نشویم؛ ۵۱
- ۸۷- توجه ویژه به نسل جوان (آینده سازان)؛ ۵۲
- ۸۸- پرهیز از خط بازی و گروه گرایی؛ ۵۲
- ۸۹- استفاده از تمام توان و استعداد؛ ۵۲
- ۹۰- کسب محبوبیت در سایه ایمان و تقوا؛ ۵۳
- ۹۱- جلوگیری از شایعات و افشاگری توطئه‌ها؛ ۵۳
- ۹۲- شناخت گروه‌ها و برخورد مناسب با آن‌ها؛ ۵۳
- ۹۳- ترسیم خط رهبری؛ ۵۳
- ۹۴- مقابله با شبهات و برداشتهای غلط؛ ۵۴
- ۹۵- طرح چهره به چهره و جلسات خصوصی؛ ۵۴
- ۹۶- مأمور به وظیفه، نه رسیدن به نتیجه؛ ۵۴
- ۹۷- از نزدیکیان خود شروع کنیم؛ ۵۵
- ۹۸- امیدواری به آثار نیکو و مثبت تبلیغ و ارشاد؛ ۵۵

- ۹۹- جلوگیری از توجیهات؛ ۵۵
- ۱۰۰- جلوگیری از خرافات؛ ۵۵
- ۱۰۱- پرهیز از دنیا و برتری طلبی؛ ۵۶
- ۱۰۲- پرهیز از سخن بدون علم و عمل؛ ۵۶
- ۱۰۳- پرهیز از التقاط، تحریف و بدعت؛ ۵۶
- ۱۰۴- پرهیز از تحلیل‌های غلط؛ ۵۷
- ۱۰۵- پرهیز از غفلت و مواضع تهمت؛ ۵۸
- ۱۰۶- پرهیز از استبداد و تفرقه؛ ۵۸
- ۱۰۷- پرهیز از دروغ؛ ۵۸
- ۱۰۸- پرهیز از کتمان علم؛ ۵۹
- ۱۰۹- پرهیز از درخواست مزد؛ ۵۹
- ۱۱۰- تسلیم حق و قانون بودن؛ ۶۰
- ۱۱۱- برخورد کریمانه با جاهلان؛ ۶۱
- ۱۱۲- رعایت احترام بزرگترها؛ ۶۱
- ۱۱۳- رعایت آداب اسلامی؛ ۶۱
- ۱۱۴- مهربانی با کودکان؛ ۶۲
- ۱۱۵- احساس مسئولیت در برابر مردم؛ ۶۲
- * نشانه‌هایی از مبلغ نمونه در قرآن و احادیث؛ ۶۴
- * تذکرات تبلیغی؛ ۶۵

- بخش دوم: خاطرات و تجربه‌های تبلیغی ۶۹
- ۱- تبلیغ ناموفق ۷۲
- ۲- توجه به مستمعین ۷۲
- ۳- فوتبال به جای سخنرانی ۷۲
- ۴- عبودیت، ثمره علم واقعی ۷۳
- ۵- احتجاج در پاکستان ۷۳
- ۶- تأثیر عمل یا سخنرانی ۷۴
- ۷- مطالعه بحارالانوار ۷۵
- ۸- برکت کلاس بچه‌ها ۷۵
- ۹- ورزش یا کلاس؟! ۷۶
- ۱۰- بلد نیستم! ۷۶
- ۱۱- علم مفید ۷۷
- ۱۲- برداشت‌های جدید ۷۷
- ۱۳- زندگی استاد ۷۸
- ۱۴- الگوگیری از استاد ۷۸
- ۱۵- شهادت در تبلیغ ۷۹
- ۱۶- اشتباه در تبلیغات ۸۰
- ۱۷- به تو بودم! ۸۰
- ۱۸- تماشای برنامه خودم ۸۱
- ۱۹- تکبیر در صلوات ۸۱
- ۲۰- در مثل، مناقشه نیست! ۸۲

۲۱- روضه «حضرت ابوالفضل» علیه السلام	۸۲
۲۲- هشدار به مبلغان	۸۳
۲۳- حج یا تبلیغ در روستا	۸۴
۲۴- گفتگو کنار ضریح پیامبر ﷺ	۸۵
۲۵- نعمت‌های سیاسی	۸۵
۲۶- آفریقا و فقر	۸۵
۲۷- کارت شناسایی	۸۶
۲۸- حساب مال از خون جداست	۸۷
۲۹- عاشورا در هند	۸۷
۳۰- هدایا را ساده نپنداریم	۸۸
۳۱- اذیت با لیموترش	۸۸
۳۲- هرکسی به قدر وسعش	۸۹
۳۳- کجا بودیم؟!	۸۹
۳۴- تعصب بی جا	۹۰
۳۵- پرتگاه آتش	۹۰
۳۶- امداد الهی	۹۱
۳۷- پُر عالی، جیب خالی	۹۲
۳۸- توهین به بچه‌ها	۹۲
۳۹- تبلیغ چهره به چهره	۹۲
۴۰- وکالت مجلس	۹۳
۴۱- انتخاب همکار	۹۳
۴۲- شیوه جذب	۹۴

۴۳- ظلم به سیاهان	۹۴
۴۴- خشیت	۹۵
۴۵- رهبر بیل بدست	۹۵
۴۶- پشت جبهه	۹۵
۴۷- بی‌پیر مرو تو در خرابات	۹۶
۴۸- محاسبات غلط	۹۷
۴۹- مایه حیات	۹۷
۵۰- کراوات	۹۷
۵۱- کلاس روی خاک	۹۸
۵۲- درخت مقدس	۹۸
۵۳- گلایه از خودی‌ها	۹۹
۵۴- اشتباه انسان	۹۹
۵۵- پرسشگر لجباز	۱۰۰
۵۶- جلسات فامیلی	۱۰۰
۵۷- ارزش معلمی	۱۰۱
۵۸- بخل فرهنگی	۱۰۱
۵۹- زهد اسلامی یا بخل	۱۰۲
۶۰- تاثیر تبلیغ	۱۰۲
۶۱- زیارتنامه‌ی ساختگی	۱۰۲
۶۲- انحصار فکری	۱۰۴
۶۳- حساب قیامت	۱۰۴
۶۴- کف‌زدن یا صلوات	۱۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار؛

«الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ
أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (احزاب، ۳۹)

«پیامبران) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی
می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند و از هیچ کس جز
خدا واهمه و ترسی نداشتند، و همین بس که خداوند
حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است.»

هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست و هیچ
خدمتی برتر از اعطای این نعمت به انسان نمی‌باشد و
به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداش‌هاست.

لذا در حدیثی از امیر کلام علی بن ابیطالب (ع)
می‌خوانیم که می‌فرماید:

«هنگامی که رسول خدا ﷺ مرا به سوی یمن فرستاد،
فرمود: با هیچ کس پیکار مکن مگر آن که قبلاً او را
دعوت به سوی حق کنی،

«وایم الله لئن يهدى الله على يدك رجلاً خيراً مما طلعت
الشمس و غربت» (بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۶۱)

«به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود،
برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و
غروب می‌کند.»

آری مبلّغان راستین دارای جایگاه و خصوصیات

- ۶۵- بدفهمی ۱۰۵
- ۶۶- از کدام منظر؟ ۱۰۵
- ۶۷- دو نوع اسلام ۱۰۶
- ۶۸- مأمور خدا ۱۰۷
- ۶۹- غیبت مجاز ۱۰۷
- ۷۰- درس اخلاق گفتنی نیست ۱۰۸
- ۷۱- حواس جمع ۱۰۸
- ۷۲- روحانی اطفال ۱۰۸
- ۷۳- لسان قوم ۱۰۹
- ۷۴- ایثار یک مبلّغ ۱۰۹
- ۷۵- اوّل باید کار فرهنگی کرد ۱۱۰
- ۷۶- دعا برای صوت قرآن ۱۱۰
- ۷۷- بخشیدن عبا ۱۱۱
- ۷۸- تواضع علامه ۱۱۱
- ۷۹- اگر بگویم نمی‌دانم اشکالی ندارد؟! ۱۱۱
- ۸۰- روح بلند ۱۱۲
- ۸۱- امام حسین (ع) در انتظار مهمان ۱۱۲
- ۸۲- مهم‌ترین دعای شما چیست؟ ۱۱۲
- پی‌نوشت‌ها ۱۱۵

ویژه‌ای هستند که نترسیدن و توکل به خدا از جمله آن‌هاست، و خدا ترسی مقدمه شجاعت و شهامت، و ایمان و اعتقاد به حسابرسی خداوند زمینه صبر و تحمل آنان در مقابل دشمنان سرسختی است که همواره آنان را تهدید می‌کنند.

آیه‌ی فوق برای موفقیت در امر تبلیغ، اصولی را بر می‌شمارد:

الف: تداوم در تبلیغ.

ب: تقوا در عمل.

ج: شهامت و قاطعیت.

د: توکل به خداوند.

پس «تبلیغ» که یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین امور است، اگر بخواهیم به نحو مطلوب و شایسته به نتیجه و مقصود برسیم لازم است به روش و شیوه و آداب آن هم آشنایی داشته باشیم، همان گونه که علی علیه السلام در سفارش و توصیه خود به کمیل می‌فرماید:

«یا کمیل! ما من حركة الا و انت محتاج فيه الى معرفة» «بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۴»

«هیچ حرکتی را انسان آغاز نمی‌کند، مگر این که به معرفت و شناخت نیاز دارد.»

از سوی دیگر خاطرات و تجربیات مبلغان می‌تواند در جهت موفقیت امر تبلیغ درس آموزی‌های فراوانی داشته باشد.

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«السعيد من وُعطَ بغيره»؛ «سعادتمند کسی است که از دیگران پند و عبرت بیاموزد.» «نهج البلاغه، خطبه ۸۶»
لذا بر این اساس نوشتاری که پیش روی شماست در دو بخش تقدیم حضور شما خواننده محترم می‌گردد:

الف - شیوه و آداب تبلیغ در آیات و روایات.

ب - تجربه‌ها و خاطرات تبلیغی.

از خداوند بزرگ خواستارم که این کتاب را برای عموم خوانندگان مفید قرار دهد.

و پیشاپیش از همه‌ی عزیزانی که اینجانب را از نظرات خود بهره‌مند نمایند تشکر می‌نمایم.

شب ۱۷ ربیع الاول تولد منجی

عالم بشریت حضرت محمد بن

عبدالله و رئیس مذهب جعفری

امام صادق علیه السلام

مطابق با پنجشنبه ۱۷ / ۲ / ۸۳

محمد موحدی نژاد

تهران

بخش اول:

شیوه‌ها و

آداب تبلیغ



* تبلیغ

۱- تاریخ تبلیغ؛

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۱؛

«و هیچ امتی نبوده مگر آنکه در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است.»

۲- اهمیت تبلیغ؛

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ...»^۲؛

«و کیست خوش سخن‌تر از کسی که (مردم را) به سوی خداوند دعوت کند.»

۳- دامنه و قلمرو تبلیغ؛

محدود به مکان و زمان خاصی نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای بسیاری از سران کشورها مثل یمن، حبشه، روم، ایران، یمامه، دعوتنامه نوشتند.

۴- ضرورت تبلیغ؛

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ...»^۳؛

«(باید از میان شما مسلمانان گروهی باشند که دیگران را به خیر و نیکی دعوت کنند.)»

۵- اهداف و محتوای تبلیغ؛

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...»^۴؛

«و ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که (تا به مردم بگویند) خدای را بپرستید و از طاغوت (و هر معبودی جز خدا) اجتناب کنید.»

«دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۵؛

«می‌خواند شما را تا زنده کند شما را»

۶- ابزار تبلیغ؛

الف: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۶؛ «خداوند به انسان بیان (و قدرت انتقال از راه سخن) تعلیم فرمود.»

ب: قلم؛ «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۷؛ «قسم به قلم و آن چه بدان می‌نگارند.»

۷- آثار تبلیغ؛

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...»^۸؛

«همانا خداوند بر مؤمنان مَنَّت گذاشت آنگاه که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند (دادن آگاهی) و مردم را پاک کرده (خودسازی) و به آنان کتاب (آشنایی با کلام خدا) و حکمت بیاموزد.»

۸- حقوق مبلغ؛

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«المُعَلِّمُونَ خَيْرُ النَّاسِ، اعْطَوْهُمْ فَلَا تَسْتَأْجِرُوهُمْ»^۹؛

«معلمان (و مبلغان) بهترین مردم اند به آنان (مال) عطا کنید، و اجیرشان نگیرید.»

۹- فضیلت و پاداش تبلیغ و مبلغ؛

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^{۱۰}؛

«و هرکس انسانی را زنده کند (و از مرگ یا انحراف نجات دهد) گویا همه مردم را زنده کرده است.»

پیامبر اکرم ﷺ

«و ادع الناس الى الاسلام و اعلم ان لك بكل ما اجابك عتق رقبه من ولد يعقوب»^{۱۱}؛

«مردم را به اسلام دعوت کن و بدان، در مقابل هرکسی که تو را اجابت کند، ثواب آزادی یک بنده از فرزندان یعقوب برایت نوشته خواهد شد.»

«(رسول ما) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، سخن او چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.»

۱۳- کمک گرفتن از خدا؛

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي»^{۱۷}؛

«(موسی) گفت: پروردگارا (اکنون که مرا به کار و مأموریت بزرگ تبلیغ، ارشاد و مبارزه با طاغوت امر فرموده‌ای پس) سینه‌ام را برایم گشاده گردان، (و بر صبر و استقامتم بیفز) و کارم را برایم آسان فرما، و گره از زبانم باز نما، تا (آن‌ها) سخنان مرا (خوب) بفهمند.»

۱۴- سخن گفتن بر حق؛

امام کاظم علیه السلام فرمود: «قل الحق و ان كان فيه هلاكك»^{۱۸}؛ «حق را بگو، گرچه هلاک تو در آن باشد.»

۱۵- پاک و دلپسند؛

«هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»^{۱۹}؛ «مؤمنان به سخنان پاک و پاکیزه و به راه خدای ستایش شده هدایت شوند.»

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»^{۲۰}؛ «سخن پاک است که به سوی او (خداوند) بالا می‌رود. (و پذیرفته می‌شود).»

۱۶- روشن و روشنگر؛

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ

* آداب تبلیغ؛

۱۰- شروع و پایان به نام و یاد خدا؛

«إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»^{۱۲}؛ «به نام پروردگارت شروع کن.»
«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَ إِلَى رَبِّكَ فَاوْعَبْ»^{۱۳}؛

«پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می‌شوی به مهم دیگری پرداز و به سوی پروردگارت توجه کن.»

«إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^{۱۴}

«بدرستی که این (نامه) از سلیمان است و (مضمون آن) این است: به نام خداوند بخشنده مهربان.»

۱۱- ستایش خداوند و درود بر پیامبر و آلش علیهم السلام؛

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«كل امر ذی بال لا یبدأ فیہ بحمدالله و الصلوة علی فیهو اقطع ابتر محق من کل بركة»^{۱۵}؛

«هر کاری که با ستایش خداوند و درود بر من آغاز نشود گفتاری ناتمام و ناقص است و از هر برکتی محروم است.»

۱۲- متصل به وحی الهی؛

«وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَىٰ»^{۱۶}؛

رَبِّهِمْ»^{۲۱}؛ «این قرآن کتابی است که ما به سوی تو (ای پیامبر) فرستادیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی نور، (نور خدا) خارج سازی.»

۱۷- جداکننده حق و باطل؛

«وَأَنْزَلَ الْفُورْقَانَ»^{۲۲}؛

«خداوند فرقان (یعنی: جداکننده حق و باطل) نازل کرد.»

۱۸- نیکو و شایسته؛

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^{۲۳}؛

«ای رسول ما! مردم را با حکمت (دلیل محکم) و پند و اندرز به شیوه‌ای نیکو به سوی پروردگارت دعوت کن.»

۱۹- مستدل و منطقی؛

«قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^{۲۴}؛

«سخنان محکم، (منطقی و استوار) بگویید.»

۲۰- توجه به عنصر زمان؛

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^{۲۵}؛

«ما قرآن را در شب قدر فرستادیم.»

«فَلَمَّا أَفْلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ»^{۲۶}؛

«پس زمانی که (خورشید و ماه و ستاره) غروب کرد (ابراهیم علیهِ السلام) گفت: من چیزهایی که از بین می‌رود (و

غروب می‌کند) دوست ندارم.»

۲۱- توجه به عنصر مکان؛

امام صادق علیهِ السلام به شاگرد ممتازش «ابان بن تغلب» می‌فرماید: «اجلس فی المسجد وافت للناس»^{۲۷}؛

«در مسجد بنشین و برای مردم فتوا بده.»

۲۲- نرم و آرام؛

خداوند خطاب به موسی و هارون علیهِ السلام می‌فرماید؛

«إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^{۲۸}؛

«به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است و با او به نرمی سخن بگویید. امید است که به خود آید (و از خواب غفلت و غرور بیدار شود) یا (از خدا) بترسد.»

۲۳- سنجیده و حساب شده؛

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ

عَوَاجًا»^{۲۹}؛ «ستایش و سپاس مخصوص خدایی است که بر بنده خود کتاب (قرآن) را نازل کرده و برای آن هیچ کژی و انحرافی قرار نداد.»

۲۴- هماهنگ و منظم؛

«أَلَلَّهُ نَزَّلَ الْحَدِيثَ كِتَابًا مُتَشَابِهًا»^{۳۰}؛

«خداوند قرآن را که نیکوترین سخن آسمانی است فرستاده و کتابی است که آیاتش به هم شبیه و هماهنگ است.»

۲۵- تغافل؛

زمانی که یکی از برادران یوسف در حالی که او را نمی‌شناخت به او تهمت دزدی زد؛

«إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»؛

«اگر (این برادر ما) دزدی کرد، به تحقیق او برادری هم از قبل داشته (منظورش یوسف علیه السلام است) که دزدی کرده است.»

حضرت (این تهمت را) نادیده گرفت بزرگواری و تغافل کرد؛ «فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُدْهِهَا لَهُمْ»^{۳۱}؛ «پس این تهمت را یوسف در خود پنهان داشته و به روی آن‌ها نیاورده و اظهار ننمود (که من یوسف هستم و شما تهمت می‌زنید).»

۲۶- با آهنگ و حرکات مناسب؛

علی علیه السلام برای تحریک و تشویق مردم برای جهاد در راه خدا؛ «ثم نادى بأعلى صوته الجهاد، الجهاد عباد الله»؛ «سپس (علی علیه السلام) ندا داد به بلندترین صوت خود که بندگان خدا بر شما باد جهاد، جهاد.»

در مورد دیگر در سخنرانی برای شهیدان؛

«ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة فأطال البكاء»^{۳۲}؛ «سپس دست خود به صورت زده و گریه طولانی نمود.»

۲۷- مختصر و مفید؛

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«من محاطائف حکمتہ بفضول کلامہ فکأنما اعان هواه علی هدم عقله»^{۳۳}؛

«هرکس با زوائد سخن خود، شیرینی و زیبایی حکمت را محو کند، گویا بر نابودی عقل خود اقدام کرده است.»

۲۸- مناسب با مقتضای حال؛

«انّا معاشر الانبياء امرنا ان نكلّم الناس علی قدر عقولهم»^{۳۴}؛

«ماگروه پیامبران ما موریم که با انسان‌ها به اندازه عقل و درکشان سخن بگوییم.»

۲۹- صریح و قاطع؛

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»^{۳۵}؛

«بگو: ای کافران، آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم.»

۳۰- رعایت تناسب سن و سخن؛

امیرالمؤمنین علیه السلام (خطاب به کسی که بالاتر از شأن خود سخن می‌گفت) فرمود:

«لقد طرت شكيرا و هدرت سقبا»^{۳۶}؛ «پَر در نیاورده پرواز کردی و در خردسالی آواز بزرگان سر دادی.»

۳۱- ساده و روان؛

«فَإِنَّمَا يَسْتَرْزَنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^{۳۷}؛

«ما قرآن را به زبان تو ای رسول آسان (ساده و روان) کردیم، امید است که مردم (حقایق آن را) متذکر شوند.»

۳۲- شیوا و رسا؛

«قُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»^{۳۸}؛

«و آنان را درباره خودشان سخن رسا بگو.»

۳۳- مایه رشد و کمال؛

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُسُدًا»^{۳۹}؛ «موسی (علیه السلام) به او (حضرت خضر (علیه السلام)) گفت: آیا به دنبال تو بیایم تا آنچه بر تو تعلیم شده و مایه رشد (و کمال و صلاح) من است به من بیاموزی؟»

۳۴- بشارت و تشویق؛

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^{۴۰}؛

«ای پیامبر) از اموالشان صدقه (زکات) بگیر تا بدین وسیله آنان را (از بخل و دنیاپرستی) پاک سازی و رشدشان دهی و بر آنان درود فرست (و دعا کن) زیرا دعای تو مایه آرامش (و تشویق) برای آنان است و خداوند شنوای داناست.»

۳۵- جامع و متنوع؛

علی (علیه السلام) می‌فرماید؛

«ان هذه القلوب تملّ كما تملّ الأبدان فابتغوا لها طرائف الحکمة»^{۴۱}؛ «بدرستی که قلب‌ها خسته می‌شوند همان گونه که بدن‌ها خسته می‌شوند، پس برای آن‌ها دانش‌های تازه و جالب بطلبید.»

۳۶- هشدار و موعظه؛

«كَذَّابٍ آلٍ فِرْعَوْنُ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^{۴۲}؛

«(شیوه آن‌ها در انکار و تحریف حقایق) همچون شیوه ال فرعون و کسانی است که پیش از آن‌ها بودند، آیات ما را تکذیب کردند و خداوند آن‌ها را به (کیفر) گناهانشان رسانید و او سخت مجازات کننده است.»

۳۷- آزادی؛

«... فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بِصِيرُ بِالْعِبَادِ»^{۴۳}؛

«پس اگر تسلیم شدند (و اسلام آوردند) همانا هدایت یافته‌اند، و اگر سرپیچی کردند (نگران مباش، زیرا) وظیفه تو فقط رساندن دعوت الهی است، (نه اجبار و اکراه) خداوند به حال بندگان بیناست.»

* صفات مبلّغ

۳۸- خوش اخلاقی؛

«إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۴۴}؛

«و بدرستی که تو بر اخلاق عظیم و برجسته‌ای.»

امام سجاده علیه السلام در دعای مکارم می‌فرماید:

«و هب لی معالی الاخلاق»؛ «به من عطا فرما بلندپایه‌های

اخلاق خوش و نیکو را.»

۳۹- خیرخواه، با سوز و عشق؛

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»^{۴۵}؛ «بر (هدایت) شما حریص است.» (و

سوز عشق دارد.)

۴۰- مهربان و مردم دوست؛

«عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ... بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»^{۴۶}؛

«آنچه شما را برنجانند بر او سخت است و به مؤمنان

مهربان است.»

۴۱- مؤمن به هدف؛

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ

نَتَّبِعْهُلْ فَنَجْعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^{۴۷}؛

«پس هرکه با تو بعد از علم و دانشی که به تو رسیده

است درباره او (عیسی) به ستیز و محاجّه برخیزد (و از

قبول حق شانه خالی کند پس با ایمان به هدف) بگو:

بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و

خودمان را (کسی که به منزله خودمان است) و خودتان

را بخوانیم پس (به درگاه خدا) مباحله کنیم و لعنت خدا

را بر دروغگویان قرار دهیم.»

۴۲- آگاهی فراگیر؛

«قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^{۴۸}؛

«بگو خدای من علم مرا زیادگردان.»

۴۳- اخلاص؛

«قُلْ إِنِّي صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ»^{۴۹}؛

«(پیامبر) بگو: همانا نماز من و عبادات من، و زندگی

من، و مرگ من برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

۴۴- پیشگامی؛

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

صَلُّوا عَلَيْهِ»^{۵۰}؛

«به راستی که خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود

می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما هم بر او

درود فرستید.»

«... قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ...»^{۵۱}؛

«(ای پیامبر) بگو: من فرمان یافته‌ام اولین کسی باشم که

تسلیم فرمان اوست.»

۴۵- عدالت در گفتار؛

«وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»^{۵۲}؛

«هرگاه سخن گفتید عدالت را رعایت کنید.»

۴۶- سعه صدر؛

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي...»^{۵۳}؛

«خدایا! سینه‌ام را فراخی و وسعت عطا فرما و کارم را آسان ساز.»

۴۷- استقامت؛

«الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^{۵۴}

«آنان که گفتند پروردگار ما خداست و سپس در این راه استقامت کردند.»

۴۸- اهل علم و عمل؛

«لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^{۵۵}؛

«چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.»

۴۹- انتقادپذیر؛

«أَحِبِّ اخْوَانِي مِنْ أَهْدَى إِلَيَّ عِيُوبِي»^{۵۶}؛

«بهترین دوستان و برادر من کسی است که عیب مرا به رسم هدیه به من گوشزد کند.»

۵۰- پافشاری بر اصول؛

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»^{۵۷}؛

«ای پیامبر ما! بگو: ای کافران هرگز عبادت نمی‌کنم آنچه شما عبادت می‌کنید.»

۵۱- حامی مؤمنان و محرومان؛

«وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا»^{۵۸}؛

«و من هرگز آن مردم با ایمان را (هرچند به نظر شما محروم و فقیر باشند) از خود دور نمی‌کنم.»

۵۲- متوکل به خدا؛

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^{۵۹}؛

«پس هنگامی که تصمیم گرفتی به خدای بزرگ توکل کن.»

۵۳- با شهامت و نترس؛

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»^{۶۰}؛

«کسانی که تبلیغ رسالت‌های الهی کرده و فقط از او ترسیده و از هیچ کس نمی‌ترسند.»

۵۴- نرمخو، مهربان و دلسوز؛

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»^{۶۱}؛

«ای رسول ما! رحمت خدا تو را مهربان و خوش

خلق گردانید و اگر تندخو و سخت دل می‌بودی، مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند.»

۵۵- مردمی و درد آشنا؛

الف: از مردم است؛

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ»^{۶۲}؛

«به تحقیق رسولی از میان خودتان به سوی شما آمد.»

ب: مثل مردم است؛

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»^{۶۳}؛

«بگو بدرستی که من هم بشری مثل شما هستم.»

ج: در مردم است؛

«فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا»^{۶۴}؛

«پس رسولی در میان مردم فرستادیم.»

د: برای مردم است؛

«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»^{۶۵}؛

«ما رسولی فرستادیم تا دین و حقیقت را برای مردم

بیان کند.»

ه: به زبان مردم سخن می‌گوید؛

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ»^{۶۶}؛

«و ما رسولی را نفرستادیم مگر اینکه به زبان قومش

(سخن می‌گوید).»

۵۶- ابتکار عمل؛

«طبيب دَوَّار بطبته»؛ «طبيب و هدایتگری که با شرائط

زمان و مکان و آداب و رسوم و مخاطبین مداوا

می‌کند.»

۵۷- پرهیز از منت و فزونی خواهی؛

«قُمْ فَأَنْذِرْ... وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ»^{۶۷}؛

«ای رسول ما، برخیز و (عالمیان را) انذار کن... و

منت نگذار و فزونی نطلب.»

«وَ إِذَا حُيِّيتُمْ بِحِیَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»^{۶۸}؛

«هرگاه به شما تحیت (سلام) گفتند: شما (رعایت ادب

نموده و) به بهتر از آن پاسخ دهید یا (لااقل) همانند آن

را برگردانید.»

۵۸- نظیف و تمیز (خوشبو و آراسته)؛

«قُمْ فَأَنْذِرْ... وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ»^{۶۹}؛

«ای رسول ما: بپا خیز برای انذار (و بیم دادن

عالمیان) و لباس‌ت را پاکیزه کن.»

۵۹- منظم و وقت شناس؛

قال علی عليه السلام: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه

کتابی بتقوی الله و نظم امرکم»^{۷۰}؛ «شما (دو فرزندم

حسن و حسین) و همه فرزندانم و اهل‌م و هرکس که

نوشته و گفتار من (در طول تاریخ) به او می‌رسد، به

تقوای الهی و نظم در امورتان سفارش می‌کنم.»
تذکر: اهمیت نظم در کلام آن حضرت این است که در کنار تقوا قرار گرفته است.

۶۰- مهاجر و آگاه؛

«... فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^{۷۱}؛
«پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش بازگشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان (از گناه و طغیان) حذر و دوری کنند.»

۶۱- ساده زیست و بی تکلف؛

«وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»^{۷۲}؛
(بگو ای پیامبر) من از متکلفین نیستم.»

۶۲- خوش سابقه؛

مردم به صالح پیامبر علیه السلام می‌گفتند: «يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا»^{۷۳}؛

«ای صالح تو پیش از آنکه دعوی نبوت کنی در میان ما مورد اعتماد و مایه امیدواری بودی.»

* شیوه‌ها؛

۶۳- تشبیه و تمثیل؛

«تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^{۷۴}؛
«و این مثالها را برای مردم می‌زنیم امید است که تفکر کنند.»

۶۴- قصه؛

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»^{۷۵}؛

«ما بهترین حکایت‌ها را به وسیله وحی این قرآن به تو می‌گوییم.»

«فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^{۷۶}؛

«ای پیامبر بر ایشان) داستان را بازگو کن باشد که بیاندیشند.»

۶۵- تشویق و تهدید (بشارت و انذار)؛

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا»^{۷۷}؛

«(ای رسول!) ما تو را به حق فرستادیم تا بشارتگر و بیم دهنده باشی.»

۶۶- استفاده از فرصت‌ها؛

حضرت علی علیه السلام فرمود: «مَجْتَنِي الثَّمَرَةَ لَغَيْرِ وَقْتِ انْبِیَاعِهَا كَالزَّارِعِ بَغِيرِ اَرْضِهِ»^{۷۸}؛

«کسی که میوه را قبل از رسیدنش بچیند مانند کسی است که در زمین شخص دیگری کشت کرده است.»

۶۷- تلقین؛

«أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^{۷۹}؛ «اگر ایمان داشته باشید برتر هستید.»

روایت داریم: «ان لم تکن حلیمًا فتلحّم»^{۸۰}؛ «اگر بردبار نیستی خودت را به بردباری وادار.»

۶۸- شخصیت دادن به افراد؛

حضرت ابراهیم علیه السلام برای انجام مأموریت ذبح اسماعیلش با او مشورت می‌کند؛

«... قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي آرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...»^{۸۱}

«(ابراهیم) گفت: فرزندم من در خواب دیدم که تو را در راه خدا ذبح می‌کنم! بنگر و نظر و رأی خودت را اعلام کن (نظر تو چیست؟) گفت: پدرم هرچه دستور داری اجرا کن.»

۶۹- تحریک عواطف؛

«يُحِبُّ أَخَذُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»^{۸۲}؛

«آیا یکی از شما دوست می‌دارد گوشت مرده برادر خود را بخورد. (نه هرگز! پس غیبت نکنید).»

۷۰- سؤال کردن؛

«وَلَيْئَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^{۸۳}؛ «و اگر از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را تسخیر کرد؟ حتماً خواهند گفت: خدا، پس، (از راه حق) به کجا منحرف می‌شوند؟»

۷۱- بیان تاریخ گذشتگان؛

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^{۸۴}؛ «به یقین پیش از شما ستنهایی بوده (از ملت‌ها سپری شده و رفته‌اند) است، بنابراین در زمین گردش کنید تا ببینید که تکذیب کنندگان وعده‌های خدا چگونه نابود شدند.»

۷۲- برهان و استدلال؛

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»^{۸۵}؛

«بگو بیاورید برهان و استدلال‌تان را»

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»^{۸۶}؛

«مردان داری ولایت بر زنانند از آن جهت که خدا بعضی از ایشان (مردان) را بر بعضی (زنان) برتری داده

قدرت بدنی، تولیدی و اراده بیشتری دارند) و از آن جهت که از اموال (و دست رنج) خود نفقه و خرجی (زن) را می‌دهند.»

۷۳- حکمت و موعظه؛

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^{۸۷}؛

«با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارت بخوان»

۷۴- جدل و مناظره نیکو؛

«وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^{۸۸}؛

«با چیزی که بهتر است با آن‌ها مجادله کن.»

حضرت ابراهیم علیه السلام در مجادله و مناظره با ستاره و ماه و خورشید پرستان چنین می‌گوید:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ»^{۸۹}؛

«سپس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید گفت: این پروردگار من است. پس چون ناپدید شده و غروب کرد، گفت: من زوال پذیران را دوست ندارم.»
و چنین گفت: درباره ماه پرستان (فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا...) و درباره خورشید پرستان (فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً).

۷۵- جنگ سرد؛

قرآن درباره کافرانی که وحی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را لغو و باطل شمرده و از پیروان آن می‌خواهند که به این

حرف‌ها گوش ندهند می‌فرماید:

«إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَكَانَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»^{۹۰}؛

«آن کافر فکر کرد و اندیشه بدی کرد، مرگ بر او، اندیشه بدی کرد. باز هم مرگ بر او، چه فکر خطایی کرد باز اندیشه کرد و رو ترش کرد و چهره درهم کشید سپس روی گرداند و تکبر کرد و گفت: این قرآن به جز سحر نیست، این گفتار بشری بیش نیست.»

۷۶- استفاده از هنر؛

«سامری» با زر و زیور گوساله‌ای ساخت که صدایی شگفت داشت و به وسیله آن پیروان موسی علیه السلام را به انحراف کشانید. «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ»^{۹۱}؛

«سپس (سامری) برای آن‌ها پیکر گوساله نری که دارای صدایی بود پدید آورد. آنگاه (با پیروانش به مردم) گفتند: این خدای شما و خدای موسی است. پس سامری (همه تعلیمات موسی را) فراموش کرد.»

علی علیه السلام می‌فرماید: «رَدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ»^{۹۲}؛

«سنگ را از هر طرف به شما زدند به همانجا برگردانید

که بدی را فقط مانند خودش دفع می‌کند.»

۷۷- مقایسه؛

«مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَالْحُرُّ»^{۹۳}؛

«و هرگز (کافر تاریک دل) کور و (مؤمن روشن روان) بینا یکسان نیستند و هیچ ظلماتی با نور مساوی نخواهد بود و هرگز آفتاب و سایه هم رتبه نباشند.»

۷۸- فرض مخالف؛

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»^{۹۴}؛

اگر بخواهد شما را می‌برد و آفریده‌ای جدید (به جای شما) می‌آورد.»

«لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ»^{۹۵}؛

«اگر می‌خواستیم (بجای آنکه آب را خوش و گوارا گردانیم) آن را تلخ (و شور) قرار می‌دادیم پس چرا تشکر نمی‌کنید؟»

۷۹- آماده سازی و ایجاد زمینه؛

یکی از موارد زکات؛ «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»^{۹۶}؛ «(و برای) جذب دل‌ها» می‌باشد.

برای آنان که زمینه‌ای برای گرایش به اسلام و حقیقت و هدایت و ارشاد ندارند.

پیامبر اکرم ﷺ برای شروع تبلیغ دین مبین اسلام اقوام

و آشنایان را بر سر سفره مهمانی جمع نمود.

۸۰- معرفی الگوها؛

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ»^{۹۷}؛

«همانا برای شما در (سیره) رسول خدا سرمشق نیکوست (البته) برای آنها که امید به رحمت خدا و روز قیامت دارند.»

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ...»^{۹۸}؛
«خداوند برای کافران (در الگو گرفتن) زن نوح و زن لوط را مثال آورده است.»

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتِ فِرْعَوْنَ»^{۹۹}؛

«خداوند برای مؤمنان (در الگو گرفتن) زن فرعون را مثال آورده است.»

۸۱- تداوم و تکرار؛

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^{۱۰۰}؛

«ما پیوسته برای آنان سخن گفتیم (و آیات قرآن را بر ایشان نازل کردیم) شاید که پند گیرند و متذکر شوند.»
مانند تکرار آیه: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» ۳۱ بار در
سوره الرحمن و آیه «وَيْلٌ لِّیَوْمِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ»؛ ۱۱ بار در
سوره مرسلات و آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»؛ ۸ بار در
سوره شعراء.

۸۲- دعوت به مشترکات؛

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ»^{۱۰۱}؛

«بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است. که جز خدای یکتا را نپرستیم.»

۸۳- القاء غیر مستقیم؛

به گفته امام صادق علیه السلام قرآن گرچه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است اما به مؤمنان است؛

«نَزَلَ الْقُرْآنُ بِأَيِّكَاعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ»^{۱۰۲}؛

«قرآن مانند این ضرب المثل عربی نازل شده که می‌گویند: به تو می‌گویم ولی ای همسایه تو گوش کن.»

۸۴- القاء تدریجی؛

«وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ»^{۱۰۳}؛

«و قرآنی را که جزء به جزء بر تو فرستادیم که به تدریج بر امت قرائت کنی.»

* سفارش‌ها؛

۸۵- محور بودن قرآن؛

«خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»^{۱۰۴}؛ «کتاب (خدا، قرآن را) محکم و با قدرت (و جدیت) بگیر.»

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ»^{۱۰۵}؛

«بگو: ای اهل کتاب! هیچ ارزشی ندارید (پوچ و پوک هستید) مگر آنکه تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان نازل شده برپا دارید.»

● به چند اقرار توجه فرمایید؛

الف: ملاصدر (ره) در مقدمه تفسیر سوره واقعه می‌فرماید؛

«بسیار به مطالعه کتب حکما پرداختم تا آنجا که گمان کردم کسی هستم ولی همین که کمی بصیرتم باز شد خودم را از علوم واقعی خالی دیدم، در آخر عمر به فکر افتادم که به سراغ «تدبر» در قرآن و روایات محمد و آل محمد بروم.

من یقین کردم که کارم بی اساس بوده است زیرا در طول عمرم به جای نور در سایه ایستاده بودم. از غصه

جانم آتش گرفت و قلبم شعله کشید تا رحمت الهی دستم را گرفت و مرا به اسرار قرآن آشنا کرد. و شروع به تفسیر و تدبیر در قرآن کردم، در خانه وحی را کوییدم، در باز شد و پرده‌ها کنار رفت و دیدم فرشتگان به من می‌گویند:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»^{۱۰۶}؛

«سلام بر شما! گوارا باد (این نعمت‌ها) برایتان! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید.»

من که اکنون دست به نوشتن اسرار قرآن زده‌ام اقرار می‌کنم که قرآن دریای عمیقی است که جز با لطف الهی امکان ورود در آن نیست ولی چه کنم که عمرم رفت، بدنم ناتوان، قلبم شکسته، سرمایه‌ام کم، ابزار کارم ناقص و روحم کوچک است.»

ب: فیض کاشانی (ره) در رساله انصاف می‌فرماید:

«من مدت‌ها در مطالعه مجادلات متکلمین فرو رفتم و کوشش‌ها کردم ولی همان بحث‌ها ابزار جهل من بود مدّت‌ها در راه فلسفه به تعلّم و تفهّم پرداختم و بلندپروازی‌هایی را در گفتارشان دیدم. مدّت‌ها در گفتگوی این و آن بودم، کتاب‌ها و رساله‌ها نوشتم.

گاهی میان سخنان فلاسفه و متصوّفه و متکلمین جمع بندی می‌کردم و حرف‌ها را به هم پیوند می‌دادم (ولی

همه را باور نداشتم) ولی در هیچ یک از علوم، دوایی برای دردم و آبی برای عطشم نیافتم، بر خود ترسیدم و به سوی خدا فرار^{۱۰۷} و انابه کردم تا خداوند مرا از طریق تعمّق در قرآن و حدیث هدایت کند.»

ج: امام خمینی (ره) می‌فرماید:

«و اینجانب از روی جدّ نه تعارف معمولی می‌گویم که از عمر به باد رفته خود... تأسّف دارم. شما ای فرزندان برومند اسلام! حوزه‌ها و دانشگاه‌ها را به شؤونات قرآن و ابعاد بسیار مختلف آن توجه دهید. تدریس قرآن را در هر رشته‌ای محطّ نظر و مقصد اعلا (نه در حاشیه) قرار دهید.

مبادا خدای ناخواسته در آخر عمر که ضعف و پیری به شما هجوم آورد از کرده‌ها پشیمان و تأسّف بر ایام جوانی بخورید، «همچون نویسنده.»

د: آیت الله وحید خراسانی دامت برکاته در درس خارج حوزه در جمع طلاب فرموده‌اند:

«آیا ما در علم اصول و تأمل‌های کفایه بیشتر تعمّق کرده (و می‌کنیم) یا در قرآن؟...»

۸۶- از امکاناتی که در اختیار است غافل نشویم؛

«وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»^{۱۰۸}؛

«بهره و نصیبیت را از دنیا فراموش مکن.»

۸۷- توجه ویژه به نسل جوان (آینده سازان)؛

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«عليك بالاحداث فانهم اسرع الى كل خير»^{۱۰۹}؛ «بر توباد به

نسل نو که آن‌ها به کار خیر سریع‌تر از دیگرانند.»

کار مبلغ و مربی «تعلیم» و «تزکیه» است، در تابستان

میلیون‌ها نسل جوان درسشان تعطیل است ولی

پرورش و تزکیه هرگز تعطیل بردار نیست.

۸۸- پرهیز از خط بازی و گروه‌گرایی؛

پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی که می‌خواست وارد مدینه شود از

همه گروه‌ها به استقبال آن حضرت آمده و او را دعوت

به منطقه، محله و قبیله خود کردند. حضرت فرمود: هر

کجا شترم بخوابد منزل خواهم کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به مأمور زکات می‌فرماید:

«به منزل افراد نرو زیرا به خانه هرکس وارد شوی با او

رفیق می‌شوی و بعد از آن افراد به تو سوء ظن پیدا

می‌کنند.»^{۱۱۰}

۸۹- استفاده از تمام توان و استعداد؛

علی علیه السلام کفش خود را وصله می‌کرد و با زبان چیزی

می‌گفت: پرسیدند چه می‌گویی؟

فرمود: با دستم کفش می‌دوزم، زبان نباید بیکار باشد،

ذکر می‌گویم.

۹۰- کسب محبوبیت در سایه ایمان و تقوا؛

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ

وُدًّا»^{۱۱۱}؛

«همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام

داده‌اند به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی (در

دل‌ها) قرار می‌دهد.»

۹۱- جلوگیری از شایعات و افشاگری توطئه‌ها؛

«وَكَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ»^{۱۱۲}

«و ما بدین گونه آیات را (برای مردم) به روشنی

(توسط پیامبر) بیان می‌کنیم (تا حق آشکار) و راه و

رسم گناهکاران روشن شود.»

۹۲- شناخت گروه‌ها و برخورد مناسب با آن‌ها؛

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»^{۱۱۳}؛

«ای پیامبر! با کافران و منافقان بستیز و بر آنان

سخت‌گیر.»

۹۳- ترسیم خط رهبری؛

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»^{۱۱۴}؛

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده

است (در مورد ولایت و جانشینی علی علیه السلام) اعلام کن

و اگر چنین نکنی، رسالت الهی رانرسانده‌ای.»

۹۴- مقابله با شبهات و برداشتهای غلط؛

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»^{۱۱۵}؛

«اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است به جهت ایجاد فتنه (و گمراه کردن مردم و نیز به جهت تفسیر آیه به دلخواه خود) به سراغ آیات متشابه می‌روند.»

۹۵- طرح چهره به چهره و جلسات خصوصی؛

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای دامت برکاته می‌فرماید:

«خدای متعال یک رازی در مواجهه و روبرو شدن دو انسان با یکدیگر قرار داده که نمی‌دانیم چیست اما هست، و اینکه یک معلم و مربی با مخاطب خود در یک جلسه می‌نشیند و با او حرف می‌زند. این یک اثری دارد که در هیچ ابزار هنری دیگر نیست.»^{۱۱۶}

۹۶- مأمور به وظیفه، نه رسیدن به نتیجه؛

«مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»^{۱۱۷}؛

«بر پیامبر، جز ابلاغ (احکام الهی) نیست.»

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^{۱۱۸}؛

«و برای انسان جز آنچه سعی نموده (ثواب و جزائی) نخواهد بود.»

۹۷- از نزدیکان خود شروع کنیم؛

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^{۱۱۹}؛

«و خویشان نزدیکت را هشدار ده.»

۹۸- امیدواری به آثار نیکو و مثبت تبلیغ و ارشاد؛

«إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^{۱۲۰}؛

«زیرا هرکسی که تقوا و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکار را تباہ نمی‌کند (حتی در دنیا).»

۹۹- جلوگیری از توجیهات؛

«... قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا...»^{۱۲۱}؛

«گفتند: داد و ستد (بیع) مثل ربا است. در حالی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است.»

۱۰۰- جلوگیری از خرافات؛

«... فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا...»^{۱۲۲}؛

«پس چون دوران کامیابی زید به پایان رسید و از همسرش جدا شد ما او (همسر سابقش) را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر - خواننده‌های آنان هنگامی که از آنان

طلاق می‌گیرند نباشد.»

توضیح: «زید» پسرخوانده پیامبر ﷺ بود و بعد از اینکه زید همسرش را طلاق داد حضرت به دستور خدا برای شکستن عقیده خرافی جاهلی که این کار را بد می‌دانستند با همسر زید ازدواج کرد.»

۱۰۱- پرهیز از دنیا و برتری طلبی؛

قرآن می‌فرماید: هنگامی که «قارون» با زیور آلات خود از میان مردم عبور می‌کرد، آنان می‌گفتند: ای کاش ما هم جای قارون بودیم ولی صاحبان علم و معرفت به آن‌ها می‌گفتند:

«وَيَلْكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»^{۱۲۳}؛

«وای بر شما! ثواب خدا برای کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده است، (از دارایی قارون) بهتر است.»

۱۰۲- پرهیز از سخن بدون علم و عمل؛

«لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^{۱۲۴}؛

«چرا سخنی می‌گوئید که عمل نمی‌کنید؟!»

«نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید.»

۱۰۳- پرهیز از التقات، تحریف و بدعت؛

خداوند درباره گفتگوی موسی ﷺ با سامری و

«گو ساله» گمراه کننده‌اش می‌فرماید:

«قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي»^{۱۲۵}؛

«(سپس موسی ﷺ به سامری) گفت: ای سامری! (منظور تواز) این کار (و فتنه) بزرگ که کردی چیست؟ (سامری) گفت: من به چیزی پی بردم که (دیگران) به آن پی نبردند، پس من مثنی از آثار رسول (حق) را بر گرفتم، پس آن را (درگوساله) افکندم و این گونه نفسم این را در نظرم بیاراست (و فریب داد).»

علی ﷺ درباره حسن بصری که مقداری از مطالب حکیمانه آن حضرت را با مطالب سست خود مخلوط می‌کرد فرمود:

«الَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَهَذَا سَامِرِي هَذِهِ الْأُمَّةُ»^{۱۲۶}؛
«آگاه باشید هر قومی یک سامری دارد و این شخص (حسن بصری) سامری این امت است.»

۱۰۴- پرهیز از تحلیل‌های غلط؛

تحلیل‌های غلط نه تنها عامل ارشاد و هدایت نمی‌شود بلکه باعث سردرگمی و حیران شدن مردم می‌شود.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَّهيمُونَ»^{۱۲۷}؛

«آیا ندیدی که آنان در هر وادی حیرانند.»

۱۰۵- پرهیز از غفلت و مواضع تهمت؛

«...لَنْ أُشْرَكَتَ لِيَحْبَطَ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۱۲۸}؛
 «ای پیامبر! اگر مشرک شوی قطعاً عمل تو نابود می‌شود، و قطعاً از زیانکاران خواهی بود.»
 حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«من وضع نفسه مواضع التهمة فلا يلومنَّ من اساء به الظن»^{۱۲۹}؛

«کسی که خود را در مواضع تهمت قرار می‌دهد کسانی را که به او بدگمان می‌شوند ملامت نکند. (بلکه سزاوار است که خود را ملامت نماید).»

۱۰۶- پرهیز از استبداد و تفرقه؛

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^{۱۳۰}؛
 «(ای رسول ما) به آنان (مردم) تذکر بده، (اما بدان که) تو فقط تذکر دهنده‌ای و بر آنها سلطه و سیطره‌ای نداری. (تا آنان را بر ایمان و کاری دیگر مجبور کنی).»

۱۰۷- پرهیز از دروغ؛

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ...»^{۱۳۱}؛
 «و با هر دروغی که به زبان می‌آید نگویید: این حلال است و آن حرام...»

۱۰۸- پرهیز از کتمان علم؛

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۱۳۲}؛
 «کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان، بهای ناچیزی به دست می‌آورند. آنان، جز آتش در شکم‌های خویش فرو نبرند، و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت، و پاکشان نخواهد کرد، و عذابی دردناک خواهند داشت.»
 علی علیه السلام می‌فرماید:

«لا تمسك عن اظهار الحق اذا وجدت له اهلا»^{۱۳۳}؛
 «هرگاه برای حق (مخاطب) شایسته‌ای یافتی، از اظهار آن خودداری مکن.»

۱۰۹- پرهیز از درخواست مزد؛

«... إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ إِطِيعُوا * وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۳۴}؛
 «من برای شما فرستاده‌ای در خور اعتمادم، از خدا پروا کنید و فرمانم را اطاعت کنید؛ و بر این (رسالت، ارشاد و تبلیغ)، اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز بر عهده‌پروردگار جهانیان نیست.»

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «علماء هذه الامة رجالان: رجل اتاه

الله علماً فبذله للناس و لم يأخذ عليه طُعماً و لم يشر به ثمناً، فذلك يستغفر له حيتان البحر و دوابّ البرّ و الطير في جوّ السماء و يقدم على الله سيّداً شريفاً حتى يرافق المرسلين و رجل اتاه الله علماً فبخل به عن عباد الله، و اخذ عليه طُعماً و شري به ثمناً فذلك يُلجم يوم القيامة بلجام من نار»^{۱۳۵}؛ «عالمان این امت دو تن‌اند: یک نفر که خداوند به او دانش ارزانی داشته او آن را به مردم بذل می‌کند و برای آن مزدی نمی‌گیرد و آن را به بهایی نمی‌فروشد. این، کسی است که ماهیان دریا و چارپایان خشکی و پرنده آسمان برای او طلب بخشش می‌کند، و با سروری و شرافت، نزد خداوند می‌آید تا آن که هم‌نشین پیامبران می‌شود.

و شخص دیگر که خدا به او دانش داده؛ اما او در بذل آن به بندگان خدا بخل می‌ورزد و برای آن مزد می‌گیرد و آن را به بهایی می‌فروشد. بر دهان این شخص در قیامت، لجامی از آتش می‌زنند.»

۱۱۰- تسلیم حق و قانون بودن؛

«حضرت علی عليه السلام به بازار رفت و با یک مسیحی برخورد که زرهی را می‌فروخت او خواست قبول نکند حضرت فرمود این زرّه از من است و بین من و تو قاضی داوری کند.»^{۱۳۶}

۱۱۱- برخورد کریمانه با جاهلان؛

«...وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً»^{۱۳۷}

«و هر گاه جاهلان آنان را طرف خطابه قرار دهند) و سخنان نابخردانه گویند) با ملایمت) و سلامت نفس و کریمانه) پاسخ دهند.»

۱۱۲- رعایت احترام بزرگترها؛

امام حسن و امام حسین عليه السلام دیدند پیرمردی و ضویش را صحیح انجام نمی‌دهند. برای رعایت احترام او قرار گذاشتند در حضور آن پیرمرد وضویی گرفته و او اشتباهاتشان را گوشزد کند. زمانی که وضو گرفتند او متوجّه شد که وضوی خودش صحیح نیست از آن‌ها به خاطر این عمل تشکر کرد.

۱۱۳- رعایت آداب اسلامی؛

علی عليه السلام با مردی ذمی همسفر شد به هنگام جدایی بر سر دوراهی آن حضرت مقداری راه را به دنبال او رفت و بعد که خواست به راه خود ادامه دهد آن مرد از علت این کار سؤال کرد، حضرت فرمود:

«هذا من تمام حسن الصحبة؛ ان يثبني الرجل صاحبه هنيئة اذا فارقه و كذلك امرنا نبينا صلى الله عليه وآله؛

«این از کمال همراهی است که شخص به هنگام جدا شدن همراه خود، برای بدرقه‌اش چند قدمی بردارد.

پیامبر ما به ما چنین دستوری داده است.»

و در نتیجه با این رفتار اسلامی و حسن همراهی آن حضرت، مرد ذمی مسلمان شد.^{۱۳۸}

۱۱۴- مهربانی با کودکان؛

روزی پیامبر ﷺ با جمعی نماز می‌گذارد و در آن زمان حسین (ع) خردسال بود. هرگاه آن حضرت به سجده می‌رفت بر پشت ایشان سوار می‌شد. و آن حضرت هم با او مدارا کرد تا از نماز فارغ شد. مردی یهودی که این جریان را مشاهده می‌کرد، خطاب به آن حضرت گفت: ما با کودکان خود چنین برخورد نمی‌کنیم.

الگوی تربیت و تبلیغ و هدایت مردم پیامبر بزرگ اسلام ﷺ فرمود:

«اما لو كنتم تؤمنون بالله و برسوله لرحمتم الصبيان»^{۱۳۹}؛ «اگر شما به خدا و رسولش ایمان داشته باشید، به کودکان مهربانی می‌کنید.»

آن یهودی با برخورد کریمانه آن حضرت به عظمت اخلاق و آداب اسلامی پی برده و اسلام آورد.

۱۱۵- احساس مسئولیت در برابر مردم؛

از پیامبر ﷺ سؤال شد چه کسی نزد خدا عزیزتر است؟ در جواب فرمودند: «انفع الناس للناس»^{۱۴۰}؛

«کسی که نفع او برای انسان‌ها بیشتر باشد.»

امام صادق (ع) فرمودند:

«قال الله عزوجل: الخلق عیالی، فأحبهم الی الطفهم بهم و اسعاهم فی حوائجهم»^{۱۴۱}

«خداوند بزرگ فرمود: مردم نان خور من محسوب می‌شوند و کسی نزد من گرامی‌تر است که نسبت به آن‌ها مهربان‌تر باشد و در رفع مشکلاتشان بیشتر بکوشد.»

گفته‌اند: «یکی از شاگردان میرزای شیرازی بزرگ‌(ره) که عازم ایران بود، از ایشان درخواست اجازه اجتهاد کرد. میرزا به ایشان فرمود:

اگر چه شما ملاً و مجتهد هستید، ولی اخلاق خوب و مردم‌داری ندارید به این لحاظ، این اجازه به نفع شما نیست.»^{۱۴۲}

نشانه‌هایی از مبلغ نمونه در قرآن و احادیث؛

- ۱- ابلاغ رسالت الهی
- ۲- پند و اندرز مردم
- ۳- خیرخواهی و دلسوزی برای مردم
- ۴- تلاوت آیات الهی بر مردم و تعلیم و تزکیه آن‌ها
- ۵- دعوت به خداپرستی
- ۶- یادآوری نعمت‌های الهی برای مردم و ایجاد محبت خدا در دل‌های آنان
- ۷- مبارزه با طاغوت و طاغوتیان و فرهنگ بیگانگان
- ۸- صبر و استقامت در راه رسیدن به هدف
- ۹- داشتن ایمان و اخلاص
- ۱۰- دوری و پرهیز از دنیاپرستی و تلاش برای رسیدن به جاه و مقام
- ۱۱- طرفداری از حق و دوری و پرهیز از کتمان آن
- ۱۲- طرفداری و حمایت از محرومان و مستضعفان
- ۱۳- تبلیغ عملی در راه علاقمند کردن مردم به دین و آیین اسلام
- ۱۴- محور قرار دادن کتاب و سنت

* تذکرات تبلیغی؛

- ۱- در زمان‌های مناسب از توصیه و سفارش به نماز غافل نشویم.
- ۲- در روستاها به خصوص مناطق کشاورزی روایات زکات را مطرح کنیم.
- ۳- به مدارس منطقه تبلیغی خود سر بزنیم. کلاس، نماز و تذکرات لازم را نسبت به مسئولین داشته باشیم.
- ۴- جوانان مستعد برای طلبه شدن را شناسایی و دعوت به حوزه‌ها کنیم.
- ۵- آیات و روایات و مسائل شرعی را از رو بخوانیم که صحیح‌تر و مقدس‌تر و مؤثرتر است.
- ۶- به توصیه علی (علیه السلام) در نامه ۲۵ نهج البلاغه در انتخاب محل اقامت که بی مسأله و خوش نام باشد دقت کنیم.
- ۷- بیشتر وقت خود را صرف تلاوت و تدبّر در قرآن کنیم.
- ۸- از کنار سؤالات و شبهاتی که زمینه اختلاف و زنده شدن مسائل اختلاف‌انگیز می‌شود با دقت و کریمانه بگذریم.
- ۹- مسائل صنفی داخل حوزه و مدرسه و روحانیت را به مردم نکشانیم.

۱۰- از خدمات حوزه‌ها، شهداء، مجروحین، خدمتگذاران حوزه هم سخن گر چه کوتاه بگوییم.

۱۱- انتقادات به نظام اگر لازم باشد را در کنار خدمات مطرح کنیم.

۱۲- اگر مساجد و تکایا نزدیک به هم است از کارهای صنفی و رقابتی پرهیز کرده و بهانه به دست مردم ندهیم.

۱۳- برخورد با تهاجم فرهنگی دو راه دارد؛ الف: تشویق به ازدواج آسان و دوری از خرافات (فقد احرز نصف دینه)

ب: توجه و توصیه ویژه به مسأله نماز (تنهی عن الفحشاء)

۱۴- در جهت مهجوریت زدایی از قرآن تمام توان و استعداد و ابتکار خود و اطرافیان را بکار گیریم.

۱۵- سعی کنیم که محور سخنرانی‌ها شعر و خواب و داستان سرایی و... و در نتیجه وقت گذرانی نباشد که ما در مقابل اتلاف وقت و عمر مردم مسؤول می‌باشیم.

۱۶- زمان سخنرانی و کلاس را با برنامه‌های پرجاذبه و پربیننده تلویزیون تنظیم کنیم که همزمان نباشد.

۱۷- از حمایت و طرفداری و تعصب نابجا و غیرمنطقی از شخص و گروه پرهیز کنیم.

۱۸- با نثار قرائت آیات و ذکرها به ارواح طیبه علمای شهدا و آن‌هایی که برای ترویج و تبلیغ دین در طول تاریخ زحمت کشیده‌اند دعای آن‌ها را در عالم برزخ پشتوانه موفقیت خود قرار دهیم.

۱۹- از آنگ زدن به افراد و گروههایی که مخالف ما هستند پرهیز کنیم.

۲۰- از جوانان و نوجوانانی که امتیازاتی در جهت حضور در جبهه، تحصیل، عبادت، ادب و اخلاق و... دارند با نام و نشان تجلیل کنیم.

۲۱- با توجه به اینکه مردم ما را الگوی اسلام می‌دانند در رفتار و گفتار و کردار، غذا خوردن، راه رفتن، برخورد با افراد و نوع لباس و... کمال دقت و مراقبت را داشته باشیم.





بخش دوم:

**خاطرات
و تجربه‌های
تبلیغی**



حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«السعيد من وعظ بغيره»^{۱۴۳}؛

«سعادت‌مند کسی است که از دیگران درس و پند و

عبرت بیاموزد.»

از سخنان آن حضرت است که به امام حسن علیه السلام

می‌فرماید:

«و اعرض عليه اخبار الماضين»؛

«داستان پیشینیان را به خاطرات عرضه بدار.»

در این بخش با تجربیات تبلیغی فرزانه فرهیخته

مبلغ نمونه جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ

محسن قرائتی که ده‌ها سال عمر گرانبهای خود را با

موفقیت در راه تبلیغ اسلام و قرآن گذرانده آشنا

می‌شویم.

«تبلیغ ناموفق»

اوائل طلبگی ام به روستایی جهت تبلیغ اعزام شدم، آنها مقید بودند مبلغ باید خوب و خوش صدا مصیبت بخواند و چون من نمی‌توانستم، عذر مرا خواستند و من نیز آنجا را ترک کردم.

«توجه به مستمعین»

ماه مبارک رمضان بعد از افطار سخنرانی داشتم. یک شب، گرم صحبت بودم و هوا خیلی گرم بود و جلسه کمی طول کشیده بود، یک نفر بلند شد و گفت: آقا! مثل اینکه امروز بعد از ظهر خوب استراحت کرده‌ای و افطار هم دعوت داشته‌ای و خوب خورده‌ای، من امروز سرِ کار بوده‌ام و خیلی خسته‌ام و افطاری هم آتشِ تُرش خورده‌ام، بس است، چه قدر صحبت می‌کنی!

«فوتبال به جای سخنرانی»

جبهه جنوب رفته بودم، برادرانی را در حال توپ بازی دیدم، خواستند بازی آنان را برای سخنرانی من تعطیل کنند، گفتم: نه و اجازه ندادم، آنگاه خودم هم لباس راکنده و همراه آنان بازی کردم.

«عبودیت، ثمره علم واقعی»

به علامه طباطبائی رحمته‌الله گفتم: اول تحصیل و طلبگی ام وقتی عبادت می‌کردم حال بهتری داشتم، هر چه علمم زیادتر شده، حال و توجهم کمتر شده دلیلش چیست؟ ایشان فرمود: دلیلش این است که اینها که خوانده‌ای علم حقیقی نبوده، اگر علم حقیقی و واقعی بود، تواضع انسان زیادتر می‌شد.

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «ثمره العلم العبودية» علم واقعی آن است که هر چه زیادتر می‌شود، خشوع و عبادت انسان زیادتر شود.

«احتجاج در پاکستان»

گردهمایی بسیار مهمی در پاکستان بود، من هم با دعوت در آن جلسه شرکت کرده بودم. هرچند بعضی‌ها تعریف‌هایی درباره شیعه داشتند، ولی اکثراً علما و دانشمندان اهل سنت بودند و بر علیه شیعه صحبت می‌شد.

نوبت به من رسید، فکر کردم چه بگویم، رفتم پشت تریبون و گفتم: نه شیعه و نه سنی! همه خوشحال شده و برایم کف زدند. بعد گفتم: برای شیعه سه دلیل از قرآن دارم، اگر شما هم دارید ارائه دهید:

اول: قرآن می‌فرماید: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ

الْمُقَرَّبُونَ»^{۱۴۴} حضرت علی و امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) از سابقین هستند و ائمه چهارگانه اهل سنت (مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی) همه از متأخرین می‌باشند.

دوم: قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا»^{۱۴۵} و «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ»^{۱۴۶} تمام پیشوایان شیعه، جهاد کرده و در راه خدا شهید شده‌اند، ولی ائمه چهارگانه اهل سنت چطور؟ سوم: قرآن درباره اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^{۱۴۷} ولی درباره ائمه چهارگانه یک آیه هم نداریم.

«تأثیر عمل یا سخنرانی»

در اهواز کلاسهای زیادی داشتیم، در یکی از کلاسها عنوان درس این بود: خداوند چرا در دنیا ما را به جزای اعمالمان نمی‌رساند؟ برای این سؤال چند جواب آماده کرده بودم، ولی قبل از پاسخ به سؤال به جوانها گفتم: شما نیز فکر کنید و جواب بدهید. یکی از جوانها بلند شد و جوابی داد، دیدم جواب خوبی است و آن جواب در یادداشت‌های من نیست، قلم و دفتر خود را برداشتم و همانجا یادداشت کرده و آن جوان را هم تشویق کردم و گفتم:

من این را بلد نبودم. روز آخری که خواستم از اهواز بیرون بیایم، یکی از دبیران گفت: عکس العمل شما در مقابل آن دانش‌آموز و قبول و یادداشت جواب او، از همه سخنرانی‌های شما اثر تربیتی‌اش بیشتر بود.

«مطالعه بحارالانوار»

روزی در مسیر راه به علامه طباطبائی (رحمه‌الله) برخورد کردم، از ایشان خواستم مرا نصیحت کند! فرمود: بحار را زیاد مطالعه کنید و از روایت‌های آن ساده نگذرید. (آیا این بد نیست که مطالعه روزنامه مؤمنی بیشتر از منابع دینی او باشد؟!)

«برکت کلاس بچه‌ها»

قبل از انقلاب یکدوره روش کلاس‌داری برای طلبه‌ها در قم گذاشته بودم، مدتی پس از پایان کلاسها طلبه‌ای به در خانه ما آمد و گفت: من می‌خواهم دست شما را ببوسم. گفتم: شما از من بهتری، قصه چیست؟ گفت:

پس از اتمام دوره، به شمال رفتم و برای بچه‌ها کلاس دایر کردم، یکی از جوانها در سایه قصه‌ها و مطالب کلاس، نماز خوان شد. روزی پدرش آمد و به من گفت: من می‌خواهم در مقابل این کار بزرگ که فرزند

مرا با نماز آشنا کرده‌ای، خدمتی به شما کرده باشم و اصرار کرد که احتیاج من در زندگی چیست؟ بالاخره بعد از اصرار وقتی فهمید من خانه ندارم، به قم آمد و خانه‌ای برای من خریداری کرد و امشب اولین شبی است که به خانه جدید می‌رویم، آمدم از شما تشکر کنم.

«ورزش یا کلاس؟»

زمان طاغوت برای تبلیغ به منطقه‌ای رفته بودم. هرچه از مردم دعوت می‌شد، کمتر کسی به مسجد می‌آمد. در نزدیکی مسجد جوانها والیبال بازی می‌کردند. از آنها خواستم تا همبازی آنان شوم. با تردید پذیرفتند، عبا و عمامه را کنار گذاشته و قدری والیبال بازی کردم.

هنگام اذان شد، از آنها تقاضا کردم که با من به مسجد بیایند و ۵ دقیقه نماز و ده دقیقه به صحبت من گوش کنند. آنان پذیرفتند و از آن پس هر شب جوانها به مسجد می‌آمدند.

«بلد نیستیم!»

جلسه پاسخ به سؤالات بود و من مسئول پاسخگویی به سؤالات. سؤال اول مطرح شد، گفتم: بلد نیستیم. سؤال دوم؛ بلد نیستیم. سؤال سوم؛ بلد

نیستیم. تا بیست سؤال کردند؛ بلد نبودم، گفتم: بلد نیستیم. گفتند: مگر اسم جلسه پاسخ به سؤالات نیست؟ گفتم: پاسخ به سؤالاتی که بلدم. خوب اینها را بلد نیستیم. خدا حافظی کرده، سالن را ترک کردم.

مردم بهم نگاه کردند و از سالن به خیابان ریختند و دور من جمع شدند و یکی یکی مرا بوسیدند. می‌گفتند: عجب شیخی! صاف می‌گویند بلد نیستیم! و مرا دعوت کردند که برای آنها سخنرانی و کلاس داشته باشم.

«علم مفید»

استاد ما می‌گفت: افرادی بودند که وقتی نزد آنها از کسی غیبت می‌شد، حالشان بهم می‌خورد و مثل اینکه برق آنها را گرفته باشد، به خود می‌لرزیدند. می‌فرمود: به راستی اینها عالم هستند، علم مفید این است. علم مفید با خشیت خدا همراه است.

«برداشت‌های جدید»

یکی از کسانی که اعدام شد روزی آمد قم و به من گفت: طلبه‌ها را جمع کن حرف‌های تازه‌ای دارم. جلسه تشکیل شد و او برداشت‌های جدید و تفسیرهای امروزی پسند از قرآن داشت. من گفتم: شما این حرفها را از کجا آورده‌ای؟ گفت: اینها استنباط و برداشت‌های جدید من است.

گفتم: اولاً شما سواد چندانی ندارید. ثانیاً شما حق ندارید چنین برداشت کنید. باید ببینی امامان معصوم علیهم‌السلام از این آیات چه فهمیده‌اند؟ باید با جو قرآن آشنا بشوی. حالا برای اینکه مشکل حل شود، خوب است شب جمعه به مجلس استاد مطهری برویم و شما مطالب خود را عرضه کنید.

ایشان گفت: اگر این حرفها را به مطهری بگوئید، شما خائن هستید. این اسلام نابی است که من دوست دارم شما طلبه‌ها بدانید. گفتم: این چه اسلامی است که گوینده می‌خواهد طلبه بفهمد، امانمی‌خواهد استادش بفهمد.

«زندگی استاد»

روزی به شهید مطهری (ره) مطلبی را گفتم که ایشان خندید. گفتم: شما استاد ما هستی و علامه طباطبایی استاد شماست. اگر شما چند روزی به مدرسه فیضیه تشریف می‌آوردید و طلبه‌ها سادگی زندگی شما، ظرف شستن و لباس شستن شما را از نزدیک می‌دیدند، درس بزرگی برای آنان بود.

این صحنه‌ها مشکلات را برایشان آسان و به زندگی دلگرم می‌کند.

«الگوگیری از استاد»

استادی داشتم که کتاب‌هایش را در دستمالی

می‌گذاشت و به کلاس درس می‌آمد. وقتی ما استاد را این‌گونه می‌دیدیم، از نداشتن کیف غصه نمی‌خوردیم.

«شهامت در تبلیغ»

زمان طاغوت به شهری رفته بودم. با شرکت گروهی از فرهنگیان و طلاب و سرشناس‌های شهر، جلسه‌ای مخفیانه، تشکیل شده بود. جلسه از ساعت ۱۲ تا ۳ نیمه شب طول کشید. بحث این بود که با این شاه و برنامه‌هایش چه باید کرد؟ هرکس چیزی گفت. من گفتم: ما باید این سد منیت را بشکنیم. به جای اینکه منتظر آمدن جوانها به مسجد باشیم، عبا را کنار بگذاریم و پای تخته سیاه برویم، باید شهامت داشته باشیم، آن وقت مثالی زد. گفتم: حدیث داریم نگهداشتن بول، مضر و نمازخواندن در این حالت مکروه است. اگر با وضو به مسجد رسیدی و احتیاج به آب پیدا کردی، در صورتی که بول کنی و وضوگیری، به نماز جماعت نمی‌رسی، اسلام می‌گوید: از نماز جماعتی که آن قدر ثواب دارد، صرف نظر کن و بول را نگه ندار.

اما ما گاهی ساعت‌ها در جلسه‌ای می‌نشینیم در حالی که بول خود را نگه داشته ایم و شهامت بیرون رفتن و ادرار کردن را نداریم و می‌گوئیم زشت است. کسی که

شهامت این کار را ندارد، نمی‌تواند مردم را براه بیندازد. تا من این را گفتم، جمعیتی بلند شدند و راه افتادند. معلوم شد همه ادرار داشته‌اند.

«اشتباه در تبلیغات»

گروهی از بازاریان در شهری برای ایام فاطمیّه از من دعوت کردند تا در مسجد بازار سخنرانی کنم. گفتم: آقایان در این ایام باید از کسی دعوت کنید که درباره حضرت زهرا (علیها السلام) کتابی نوشته باشد. ثانیاً بجای مسجد، تمام دختران دانشجو و دانش آموز را در سالنی دعوت کنید تا ایشان درباره زن نمونه صحبت کند. شما مرتکب چند اشتباه شده‌اید: انتخاب گوینده، انتخاب شنونده و انتخاب مکان. به جای آیه الله ابراهیم امینی نویسنده کتاب بانوی نمونه مرا انتخاب کرده‌اید، به جای دخترها پیرمردها را و به جای دبیرستان، بازار را برگزیده‌اید. دعوت کنندگان ساکت شدند و رفتند.

«به تو بودم!»

دیوانه‌ای وقت نماز وارد مسجد شد و با صدای بلند به مردم گفت: همه شما دیوانه هستید. همه خندیدند. گفت: همه شما چه و چه هستید. باز همه خندیدند. آنگاه آمد صف جلو و رو کرد به پیشنماز و

گفت: آقا به تو بودم. بعد از صف اول شروع کرد و یکی یکی گفت: به تو بودم، به تو بودم، این دفعه مردم عصبانی شده دیوانه را بغل کردند و از مسجد بیرون انداختند.

از این دیوانه یاد گرفتم که گاهی باید گفت: به تو بودم و سخنرانی عمومی تاثیر ندارد، سخنرانی خصوصی بیشتر اثر می‌گذارد.

«تماشای برنامه خودم»

شخصی از من پرسید: آیا سخنرانی‌های خودت را هم با نوار گوش می‌کنی؟ گفتم: بله، خوب هم گوش می‌کنم. چون در آن وقت است که نقاط ضعف و قوت خود را می‌فهمم.

«تکبّر در صلوات»

با اتوبوس از قم به تهران می‌آمدم و برمی‌گشتم. روزی بعد از برنامه، با اتوبوس به سمت قم در حرکت بودم. نزدیک بهشت زهرا که رسیدیم خواستم بگویم: برای شادی ارواح شهدا صلوات، دیدم در شأن من نیست و من حجة الاسلام و...

به خودم گفتم: بی انصاف! خودت و موقعیت تو از شهداست، تکبّر نکن. بلند شدم و باز نشستم، مسافران گفتند: آقا چته؟ صندلیت میخ‌داره؟ گفتم: نه.

خودم گیر دارم!

بالاخره از بهشت زهرا گذشته بودیم که بلند شدم و گفتم: صلوات ختم کنید. آنجا بود که فهمیدم که علم و شخصیت سبب تکبر من شده است.

«در مثل، مناقشه نیست!»

در یکی از برنامه‌ها که موضوع بحثم نگاه بود، برای بیان این مطلب که نگاه به زن نامحرم اگر عمیق و ادامه دار باشد، حرام است و اگر گذرا و سطحی باشد، اشکالی ندارد، این گونه مثال زدیم که در خیابان یک ماشین هندوانه می‌بینید، گاهی به مجموعه هندوانه‌ها نگاه می‌کنید و گاهی یک هندوانه را زیر نظر می‌گیرید. در طول هفته تلفن‌های زیادی زدند که مگر خانم‌ها هندوانه هستند؟

در برنامه بعد سخنم را اصلاح کردم و جمع خانم‌ها را به گلستان گلی تشبیه کردم و در پایان گفتم: در مثل، مناقشه نیست.

«روضه حضرت ابوالفضل (علیه السلام)»

زمستان ۵۷ بود و هوا بسیار سرد و نفت بسیار کم بود. شب عاشورا به مجلسی رفتم و خواستم روضه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را بخوانم، روضه را اینگونه بیان کردم و گفتم:

شما سالهاست که روضه ابوالفضل (علیه السلام) را شنیده‌اید، ابوالفضل دست‌هایش را زیر آب برد و خواست آب بنوشد، دید دیگران عطش بیشتری دارند، آب نخورد و به دیگران داد. شما هم که آمدی روضه ابوالفضل، اگر نفت داری و همسایه‌ها از سرما می‌لرزند، نفت را در بخاری همسایه بریز.

مردم متحیر بودند با این روضه من بخندند یا گریه کنند!

«هشدار به هبلغان»

قبل از انقلاب در یک سفر تبلیغی وارد دبیرستانی شدم. بچه‌ها در حال بازی بودند و رئیس دبیرستان زنگ را به صدا در آورد و ورزش را تعطیل و بچه‌ها را برای سخنرانی من جمع کرد.

من هم گفتم: بسم الله الرحمن الرحيم. اسلام طرفدار ورزش است والسلام. این بود سخنرانی من، بروید سراغ ورزش.

رئیس دبیرستان گفت: آقا شما مرا خراب کردی! گفتم: این کار آثار خوبی ندارد. بچه‌ها را از بازی شیرین جدا کردن و پای سخن من آوردن. آنان تا قیامت نگاهشان به هر آخوندی می‌خورد می‌گفتند: اینها ضد ورزش هستند. و با این حرکت از آخوند یک قیافه ضد ورزش درست می‌شد.

بیچه‌ها دور من جمع شدند و گفتند: عجب آقای خوبی. پرسیدند شبها کجا سخنرانی دارید. من هم آدرس مسجدی که در آن برنامه داشتم را به بیچه‌ها دادم. شب دیدم مسجد پر از جوان شد.

«حج یا تبلیغ در روستا»

یک سال می‌خواستیم به حج بروم، با خود گفتیم: امسال می‌خواهم حجّم، حجّی حساب شده باشد. لذا از یک هفته قبل شروع کردم به مطالعه آیات و روایات حج و بعد به سراغ حسابرسی مالی و وصیت‌نامه رفتم، از دوستان و بستگان حلالیت طلبیده و برای اینکه حج مقبولی باشم، نیت کردم به نیابت از امام زمان (علیه السلام) به حج بروم. غسل توبه کردم، غسل حج کردم و به خیال خودم حج شسته رفته‌ای را شروع کردم.

در پله‌های هواپیما ندایی مرا میخ‌کوب کرد؛ آقای فلانی تو که قصدت را خالص کرده‌ای و به نیابت امام زمان (علیه السلام) راهی مکه هستی، آیا اگر وظیفه ات انصراف از حج و اعزام به روستای کوچکی در منطقه‌ای دور دست و حدیث گفتن برای عده‌ای محدود باشد، انجام وظیفه می‌کنی؟

دیدم دلم به سمت مکه است، نه وظیفه.

گفتم: خدایا! از تو متشکرم که در لحظه‌های حساس

مرا به خودم می‌شناسانی.

«گفتگو کنار ضریح پیامبر (صلی الله علیه و آله)»

به دنبال فرصتی بودم که ضریح پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ببوسم که یکی از وهابی‌ها گفت: این آهن است و فایده‌ای ندارد!

گفتم: ضریح پیامبر آهن است ولی آهنی که در جوار پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، اثر خاصی دارد. مگر شما قرآن را قبول نداری؟ قرآن می‌گوید: پیراهن یوسف (علیه السلام) چشمان یعقوب (علیه السلام) را شفا داد. پیراهن یوسف (علیه السلام) پنبه‌ای بود، اما چون در جوار یوسف (علیه السلام) بود شفا داد.

«نعمت‌های سیاسی»

در سفری که به یکی از کشورهای اسلامی داشتم، جوانی به من گفت: ما اینجا در مسجد فقط حق داریم اذان بگوئیم. اگر ممکن است دولت ایران از دولت ما بخواهد که اجازه دهند ما مسلمانان، بیرون از مسجد هم "الله اکبر" بگوئیم! و از من پرسید: راست است که در ایران در خیابان‌ها نماز جمعه می‌خوانند؟ گفتم: بله. گفت: شما در نور هستید و ما در ظلمت.

«آفریقا و فقر»

در سفر به آفریقا، از خیابانی گذر می‌کردم که دیدم استخوان چربی را در سطل زباله انداختند و دنبال آن

سگ‌ها و آدم‌ها و گربه‌ها با هم به طرفش دویدند.
آنجا بود که جوان هفده ساله‌ای را دیدم که از شدت
گرسنگی چوب می‌جوید.

﴿کارت شناسایی﴾

در جبهه کارت شناسایی نداشتم. به اطمینان اینکه
فرد شناخته شده‌ای هستم، بدون کارت در هر پادگانی
وارد می‌شدم؛ تا اینکه یک پادگان یکی از رزمندگان
بسیج گفت: نمی‌گذارم داخل بروی.

گفتند: ایشان، گفت: هر که می‌خواهد باشد.

پرسیدم: اهل کجائی؟

گفت: فلان روستا.

گفتم: برق و تلویزیون داری؟

گفت: نه.

گفتم من رامی شناسی؟

گفت: نه.

گفتم: امام خمینی رامی شناسی؟

گفت: بله.

گفتم: امام را دیده‌ای؟

گفت: نه.

پرسیدم: عکس او را دیده‌ای؟

گفت: بله.

گفتم: اگر امام الآن به شما بگوید خودت را از هواپیما
بینداز می‌اندازی؟

گفت: فوری می‌اندازم.

او گرچه امام را ندیده بود؛ ولی خداوند مهر امام را در
دل او انداخته بود و وجود امام او را به راه انداخته بود.

﴿حساب مال از خون جد است﴾

یکی از بازاری‌ها به من گفت: با توجه به خدمات

بازاری‌ها، چرا شما کمتر از آنها تجلیل می‌کنید؟

گفتم: درست است که شما پشتوانه انقلاب بوده‌اید، اما
در جنگ این جوانها هستند که با خون خویش حرف

اول را می‌زنند. آنگاه مثالی زدم و گفتم: شکی نیست که

هم حضرت خدیجه علیها السلام به اسلام خدمت کرده هم

حضرت علی اصغر علیه السلام، اما شما تا به حال برای

علی اصغر علیه السلام بیشتر گریه کرده‌ای یا حضرت

خدیجه علیها السلام؟ حساب مال از خون جد است.

﴿عاشورا در هند﴾

ماه محرم در هند بودم. هند بیش از بیست میلیون

شیعه دارد. در شهری بودم که هفتاد هزار شیعه داشت

و متأسفانه یک طلبه هم نبود. آنان گودالی درست کرده

بودند که پر از آتش گذاشته بود و با پای برهنه و با نام

حسین علیه السلام از روی آتش می‌گذشتند. وقت خوردن غذا

که رسید، یک نان آوردند به اندازه نان سنگک، برای ۴۰ نفر و عاشقان حسینی با لقمه‌ای نان متبرک، صبح تا شام عاشورا بر سر و سینه می‌زدند. در حالی که در ایران در یک هیئت دهها دیگ غذا می‌گذارند و چقدر حیف و میل می‌شود؟!

«هدایا را ساده نپنداریم»

برای سخنرانی به کارخانه‌ای رفته بودم. در آنجا کارگری به من کتابی داد، معمولاً کتابی که مجانی به انسان می‌دهند، مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، کتاب را آوردم منزل و کناری گذاشتم. بعد از چند روز تصادفاً نگاهی به کتاب انداختم، دیدم "الله اکبر" عجب کتاب پرمطلبی است! آنگاه یک برنامه از آن کتاب که نوشته یکی از علمای مشهد بود تهیه کردم. آری، گاهی یک کتاب عصاره عمر یک دانشمند است، گاهی یک کادو در آمد ماهها زحمت یک کارگر است و گاهی یک سخن نتیجه و رمز پیروزی یا شکست یک انسان است.

«اذیت با لیموترش»

پایان مأموریت یکی از محافظینم رسیده بود، به او گفتم: مدتی باهم بودیم، اگر از من عیب و ایرادی دیدی بگو. گفت: در سفری، شخصی لیموترشی به شما داد،

شما هم لیموترش را سوراخ کردی و هنگام حرکت مرتب مک می‌زدی و من پشت فرمان می‌لرزیدم. دو ساعت با این لیموترش جان مرا در آوردی. ای کاش لیموترش را سریع می‌خوردی یا نصفش را به من می‌دادی.

«هرکسی به قدر وسعش»

در یکی از برنامه‌های پخش مستقیم رادیو شرکت کرده بودم. مردم تلفن می‌زدند و من پاسخ می‌گفتم. خانمی سؤال کرد: ما در عروسی‌ها جشن بگیریم یا نه؟ چون بعضی می‌گویند: هیچی به هیچی. مهریه یک جلد کلام الله مجید و نیم کیلو نبات و خلاص. بعضی‌ها هم بریز و بپاش زیاد دارند. گفتم: نظر اسلام این است که هرکس بقدر وسعش. لکن سرمایه داران نباید اسراف کنند و فقرا نباید بخاطر زندگی و مراسم ساده، دست از ازدواج بردارند.

«کجا بودیم؟!»

در زمان طاغوت مرا به دبیرستانی بردند تا سخنرانی کنم. به من گفتند: اینجا دبیرستانی مذهبی است. وقتی وارد جلسه شدم و گفتم: «بسم الله الرحمن الرحیم» سر و صدا کردند و هورا کشیدند، قدری آرام شدند گفتم: «بسم الله الرحمن الرحیم» باز هورا

کشیدند، مدت زیادی طول کشید هر چه کردم حتی موفق نشدم یک بسم‌الله بگویم. شگفت زده بودم، دوستان گفتند: حاج آقا چرا تعجب می‌کنید؟ آیا می‌دانید که حدود ۷۳ یهودی و ۵۴ بهایی مسئولیت آموزش تعلیمات دینی دانش آموزان را به عهده دارند.

«تعصب بی‌جا»

جوانی به من گفت: حاج آقا شما خیلی به گردن من حق داری! من فکر کردم دلیلش این است که او از برنامه‌های من حدیث یاد گرفته بعد گفت: شما حق داری که هیچ کس ندارد. گفتم: موضوع چیست؟

گفت: نامزدی داشتم پدرزنم به خاطر تعصب بی‌جا اجازه نمی‌داد ما همدیگر را ببینیم و می‌گفت: در زمان عقد نباید داماد به خانه ما بیاید. ما می‌خواستیم همدیگر را ببینیم، اما پدر نمی‌گذاشت. نقشه‌ای کشیدیم، عروس خانم به پدرش می‌گفت: به کلاس حاج آقا می‌روم، من هم به همین بهانه از خانه بیرون می‌آدم و با هم به پارک می‌رفتیم و بستنی می‌خوردیم.

«پرتگاه آتش»

به روستایی رفتم که مردم آن اختلاف داشتند و دو دسته شده بودند و بطور کلی روابط میان آنان قطع بود، حتی مینی‌بوس این محله با آن محله جدا بود و کسی از

این محله با آن محل ازدواج نمی‌کرد. حتی یک نفر قطعه زمینی داده بود برای ساخت حمام، ولی گفته بود راضی نیستم کسی از آن محله به این حمام بیاید! به یاد این آیه قرآن افتادم که قرآن اختلاف مردم را آنقدر خطرناک می‌داند که می‌فرماید: شما بر لبه پرتگاه آتش قرار داشتید، اما خداوند شما را نجات داد و با هم متحد و برادر شدید. آری تفرقه و اختلاف زمینه سقوط و هلاکت است.

«امداد الهی»

وقتی فتوای حضرت امام خمینی علیه السلام در مورد قتل سلمان رشدی صادر شد گفتم باید برنامه‌ای ویژه تهیه کنم، اما وقتی برای تحقیق نبود، هر چه فکر کردم مطلبی بیادم نیامد با همکاران و دوستان تماس گرفتم یکی گفت: مریضم، یکی مسافر، یکی ...

حالتی خاص به من دست داده بود، وارد کتابخانه شدم و گفتم: خدایا! صحبت از حمایت از رسول توست، من هم هیچی بلد نیستم، خودت کمک کن.

آن شب به سراغ هر کتابی رفتم و باز کردم همان صفحه و مطلبی می‌آمد که می‌خواستم (مثل اینکه خداوند فرشته‌ها را به کمک من فرستاده بود).

«پُر عالی، جیب خالی»

عازم تهران بودم، قبا‌ی نوی پوشیدم و فراموش کردم پول‌هایم را از لباس قبلی بردارم. در اتوبوس نشستم و بسوی تهران حرکت کردم. اواسط راه شاگرد شوfer آمد که کرایه‌ها را جمع کند که متوجه شدم جیبم خالی است، به راننده گفتم واقع قصه این است که من لباسم را عوض کرده‌ام و پول همراهم نیاورده‌ام. راننده گفت: مهمان من باشید گفتم: فایده ندارد چون به تهران هم برسم پولی ندارم! لطفاً همین جا مرا پیاده کنید. راننده با معرفت گفت: خرج تهرانت هم با من.

«توهین به بچه‌ها»

در ایام محرم منبر رفته بودم، یک مرتبه دیدم مردی آمد و بچه‌ها را بلند کرد و بعد گروهی از شخصیت‌های مملکتی وارد شدند. به محض اینکه این صحنه را دیدم گفتم: کسی حق ندارد بچه‌ها را بلند کند مگر اینکه خودشان بخاطر احترام بلند شوند! متأسفانه در مجالس ما به بچه‌ها زیاد بی‌اعتنائی می‌شود.

«تبلیغ چهره به چهره»

من جوانی کم سن و سال بودم، اما به مطالعه احادیث علاقه داشتم. وقتی حدیثی می‌خواندم و پدرم

می‌گفت مثلاً بروم پنیر بخرم، به مغازه بقالی نزدیک خانه پدرم می‌رفتم و به او می‌گفتم: می‌خواهی برای شما یک حدیث بخوانم؟ او می‌گفت: بخوان. روزی مرد بقال گفت: آنقدر که تو برای من حدیث گفتی، پای منبرها نشنیده‌ام.

«وکالت مجلس»

در انتخابات مجلس شورای اسلامی بعضی از دوستان به من اصرار می‌کردند که نامزد نمایندگی مجلس بشوم، از پدرم کسب تکلیف کردم ایشان گفت: من راضی نیستم گفتم: چرا؟ گفت: اگر وکیل مجلس شوی در جهت ارشاد و تبلیغ مردم مدیون آن‌ها می‌شوی، مدیون شدن آسان است، اما از زیر دین آزاد شدن کار اولیای خداست و تو از اولیاء نیستی.

«انتخاب همکار»

تصمیم گرفته بودم یکی از برادران روحانی را برای همکاری دعوت کنم. روزی نشستیم تا با او گفتگوهای مقدماتی را مطرح کنم. همین‌طور که نشسته بود کمی گج به لباس او ریخت، دیدم مدت زیادی مشغول فوت کردن لباسش شد، از تصمیم خود منصرف شدم و پیش خود گفتم: کسی که در مقابل ذره‌ای گج اینقدر حساسیت نشان می‌دهد، چطور می‌خواهد در راه

همکاری، خودش را به آب و آتش بزند.

«شیوه جذب»

از یکی از مجتهدین نجف که هزاران طلبه نزد او درس خوانده‌اند پرسیدم: شما چگونه مجتهد شدید گفت: در محله ما آقایی بود که شبها برای دو سه نفر حوزه شبانه داشت من هم روزها کار می‌کردم و شبها نزد ایشان می‌رفتم، این عالم بزرگ ابتدا برای ما یک قصه می‌گفت و ما می‌خندیدیم بعد درس را شروع می‌کرد، اینگونه ما عاشق درس و حوزه شدیم.

«ظلم به سیاهان»

در سفری که به بعضی از کشورهای آفریقایی داشتم، برای مردم سخنرانی می‌کردم و مترجم هر چند جمله را که ترجمه می‌کرد آفریقایی‌ها به وجد و خوشحالی می‌آمدند. به یاد دارم یکی از حرفهایی که زدم این بود که ما در تهران یکی از خیابان‌ها را بنام آفریقا نامگذاری کرده‌ایم و حرف دیگر این بود که گفتم: امام خمینی فرمان داد گروگان‌های سیاه را آزاد کنند برای اینکه گرچه اینها هم جنایتکار هستند، اما چون در طول تاریخ به نژاد سیاه ظلم شده ما اینها را آزاد می‌کنیم.

«خشیت»

به ملاقات یکی از مجروحان جنگی رفتم که در دستش ترکش بود و بنا بود دستش را قطع کنند. از من پرسید: وقتی دست راستم قطع شد باز بخاطر گناہانی که با دست چپم انجام داده‌ام کیفر خواهم دید و دست چپم علیه من در قیامت شهادت خواهد داد و یا اینکه خداوند مرا خواهد بخشید؟ گفتم: براستی خداوند چه بندگانی دارد!

«رهبر بیل بدست»

در زمان طاغوت جوانی عکسی را پیش من آورد که نشان می‌داد رئیس جمهور یکی از کشورهای کمونیستی در حال بیل زدن است. به او گفتم: تو رهبری همچون علی (علیه السلام) داری که سالها بیل زد و محصول کارش را وقف محرومان کرد، چرا اینقدر در غفلتی و خود را بی ارزش می‌دانی؟!

«پشت جبهه»

در دوران هشت سال دفاع مقدس روزی به منزل مرحوم آقای کوثری (سید روضه‌خوان و از منبری‌های قدیمی و مرثیه‌خوان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام)) رفتم تا از پدرش عیادت کنم. پیرمرد به صورت مشتی استخوان در گوشه‌ای افتاده

بود، ولی می‌گفت: من فکر کردم که باید کاری برای انقلاب بکنم و سهمی در جنگ داشته باشم، پیش خود گفتم: شبها که خوابم نمی‌برد، شبی چند ساعت رادیو عراق را خوب گوش می‌دهم و وقتی مصاحبه‌ اسرای ایرانی را پخش می‌کنند، مشخصات آنها را یادداشت می‌کنم و روز بعد به خانواده‌شان در هر شهری که باشند تلفن می‌کنم و آنها را از نگرانی درمی‌آورم. مدتهاست که چنین کاری را ادامه داده‌ام.

«بی‌پیر مرو تو در خرابات»

در سفری چند جوان را دیدم که کار تحقیقی روی قرآن انجام می‌دهند. گفتم: سواد شما چقدر است؟ گفتند: مایه عربی نداریم، اما در رشته خود دانشجویان خوش فکری هستیم. گفتم: عزیزان من! بی‌پیر مرو تو در خرابات، برادران من! کباب‌پزی هم تخصص می‌خواهد و گرنه گوشت‌ها توی آتش می‌افتد.

از آنها پرسیدم: «وَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ»^{۱۴۸} یعنی چه؟ گفتند: یعنی در کشتن اسراف نباید کرد گفتم: پس یکی دو نفر را می‌شود کشت؟ گفتند: پس معنای آیه چیست؟

گفتم: در زمان جاهلیت وقتی دو قبیله با هم می‌جنگیدند به انتقام یک کشته دهها نفر را می‌کشتند،

این آیه می‌گوید یک نفر در مقابل یک نفر.

«محاسبات غلط»

رئیس یکی از هیئت‌های عزاداری نزد من آمد و گفت: برای امسال واعظی خوش صدا می‌خواهیم. گفتم سواد؟ گفتند: سواد مهم نیست، چرا که ما می‌خواهیم مجلس شلوغ بشود و کاری به سواد نداریم. ما حساب کرده‌ایم اگر آبگوشت بدهیم، ۲۰۰ نفر می‌آید و با برنج ۴۰۰ نفر، اما اگر یک آقای خوش صدا بیاید ۷۰۰ نفر جمع می‌شود.

«مایه حیات»

در بیمارستان بستری بودم و حالم وخیم بود، چند سِرْم وصل کردند تا حالم بهتر شد. پزشک بالای سِرْم آمد و گفت: حالتان چطور است؟ گفتم: الحمدلله بهترم. او اشاره به سِرْم کرد و گفت: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»^{۱۴۹} آب را مایه حیات هر چیزی قرار دادیم. گفتم: حالا فهمیدم!

«کراوات»

برای تبلیغ به چند کشور اروپایی سفر کردم، روزی در کشور اتریش مقاله‌ای را به من نشان دادند که درباره کراوات بود. در این مقاله گروهی از دانشمندان اتریش گفته بودند بی‌خاصیت‌ترین و بی‌معناترین لباس،

کراوات است، چون نشان دهنده هیچ چیز نیست، نه نشان دهنده تحصیلات است، نه شغل، نه گرم می‌کند و نه سرد. جالب این است که اروپا در حال برگشت است، اما بعضی در ایران آرزو می‌کنند که ولو نیم ساعت هم شده داماد کراوات بزنند.

«کلاس روی خاک»

در هندوستان ملاقاتی داشتیم با وزیر آموزش و پرورش، مقالاتی پیرامون آموزش و پرورش هند به ما دادند که در یکی از آنها نوشته بود: ما در هند هفتاد هزار مدرسه داریم که نیمکت و حصیر ندارد. یعنی بچه‌های هندی روی خاک می‌نشینند و درس می‌خوانند و دکتر به دنیا صادر می‌کنند.

«درخت مقدس»

در موزه جنگ کره شمالی درختی نیمه سوخته را دیدم پرسیدم: این درخت چیست؟ گفتند: این درخت مقدس است، زیرا در زمان جنگ یک ماشین سرباز زیر این درخت بوده که هواپیماهای دشمن، منطقه را بمباران می‌کنند و یکی از بمب‌ها روی این درخت می‌افتد و این درخت خودش می‌سوزد، اما سربازان کنارش سالم ماندند. ملاحظه می‌کنید که کشور بی‌دینی درخت جامدی را

که بخاطر چند سرباز سوخته مقدس می‌داند، اما ما امام حسین (علیه السلام) را تقدیس می‌کنیم چونکه برای حیات انسان‌ها سوخت، برای بعضی جای سؤال است!!

«گلایه از خودی‌ها»

شخصی به من گفت: به این خانم‌هایی که فُکُل هایشان را بیرون گذاشتند تذکری بده، گفتم: گوش نمی‌کنند، همانطور که به شما می‌گویم موقع نماز بازار را تعطیل کن گوش نمی‌دهی.

چقدر ما به هیئت‌های عزاداری گفتیم: طوری عزاداری کنید که نماز صبح قضا نشود، اما گوش ندادند. چقدر گفتیم که خواننده‌هایی که سابقه بد دارند و یا با غنا می‌خوانند دعوت نکنید، اما گوش شنوا. پس همه با هم گوش نمی‌دهیم.

«اشتباه انسان»

در یکی از سفرهای خارجی به کشوری رفتم که مسلمان نبودند. به مدرسه‌ای وارد شدم، دانش‌آموزان بعد از غذا خوردن، دست بدعا برداشتند و رهبرشان را مخاطب قرار داده می‌گفتند: تو به مانان دادی، تو به ما آب دادی، ما آزادی را از تو داریم، ما به تو عشق می‌ورزیم و...!! دقت کردم دیدم همان چیزی را که ما به خدا می‌گوئیم،

آنها به انسانی می‌گویند که ناتوان است. گفتم: واقعاً چقدر انسان بی‌دین در اشتباه است!

«پرسشگر لجباز»

شخصی پرسید: بول و عرق بدن هر دو ساخت کُلیه است، چطور بول نجس ولی عرق پاک است؟ گفتم: نمی‌دانم چون طبّ نخوانده‌ام.

گفت: همین که گفتم، هر دو ساخت کلیه است! گفتم: آقا من نمی‌دانم. گفت: باید جواب بدهید!

مثالی برایش زدم، گفتم: گاهی یک خال روی دماغ عروس سبز می‌شود که او را زشت می‌کند، همان خال کنار لب او می‌روید او را زیبا می‌کند، و این در حالی است که ترکیبات شیمیایی خالها تفاوتی ندارد. حالا شما فرض کنید ترکیبات شیمیایی بول و عرق یکی باشد، اما محل خروج آنها فرق می‌کند، شاید خود همین دلیل نجس بودن بول باشد.

«جلسات فامیلی»

در زمان طاغوت روزی آیه الله شهید بهشتی (ره) به من زنگ زد که با شما کار دارم. از قم به تهران آمده خدمت ایشان رسیدم. به من فرمود: ما هر جا جلسه‌ای تشکیل می‌دهیم ساواک تعطیل می‌کند، طرحی داریم که می‌خواهیم توسط شما پیاده کنیم. و آن اینکه ما از

هر فامیل فردی و زبده را انتخاب می‌کنیم تا شما برای این آنها یک دوره اصول عقاید بگوئید و آنها بنویسند، آنگاه شب جمعه و یا روز جمعه با افراد فامیل به عنوان دید و بازدید جلسه می‌گذارند و درسها را منتقل می‌کنند. من نیز پذیرفتم و همین کار را کردم.

«ارزش معلّمی»

مرحوم شهید مطهری (ره) به من فرمود: من خیلی خوشحالم که تو در معلّمی فردی موفق هستی و نگرانم که مسئولیت اجرایی به تو بدهند و از فیض معلّمی محروم شوی.

«بخل فرهنگی»

در موزه لوور پاریس مشغول بازدید بودیم و کارشناس ایرانی برای ما توضیح می‌داد. رسیدیم به گروهی که یک نفر حرفه‌ای برایشان توضیح می‌داد، کمی تأمل کردم تا ببینم چه می‌گوید، به محض اینکه فهمید ما هم به مطالبش گوش می‌دهیم، فریادش بلند شد و با عصبانیت گفت: چرا به حرفهای من گوش می‌کنید؟ خیلی ناراحت شده بودم که با این همه ادّعا، چنین انسان‌های کم ظرفیت و چنین خصلت‌های زشتی در اروپا وجود دارد!!

«زهد اسلامی یا بخل»

در یک شهری به جلسه‌ای برای سخنرانی دعوت شده بودم، پس از سخنرانی سفره‌ای پهن کردند و نان و هندوانه آوردند. یکی از آنها گفت: آقا! ما می‌خواهیم با غذای ساده زهد اسلامی را پیاده کنیم. گفتم: این زهد اسلامی نیست، بلکه بخل است. چون زهد یعنی خودت نخور، نه اینکه به مهمانان ندهی. انسان باید میانه‌رو باشد.

«تاثیر تبلیغ»

زمان طاغوت برای جوانان و نوجوانان جلسه داشتم، شخصی به من گفت: زیاد خودت را خسته نکن اینها تا ۱۸ سالگی به حرفهایت گوش می‌کنند بعد یا به سربازی می‌روند یا دانشگاه و در آن محیط‌های بزرگ غرق مسائل انحرافی و شهوانی می‌شوند. به او گفتم: فایده حرفهای من این است که وقتی انسان فهمید حلال و حرام چیست؟ راه خدا و راه شیطان کدام است؟ بر فرض به راه انحراف کشیده شود، اما باز می‌گردد.

«زیارتنامه‌ی ساختگی»

در یکی از کشورهای آفریقایی با حضور بیش از یکصد امام جمعه، سمینار حج تشکیل شده بود و چند

نفر هم از ایران شرکت کرده بودند. اداره سمینار بدست سعودی‌ها بود، وقتی یکی دو بار از ایران صحبت شد، مسئول سمینار گفت: اینجا سمینار حج است نه سمینار ایران، اگر کسی درباره ایران صحبت کند باید سمینار را ترک کند.

من در فکر بودم که وقتی نوبت من شد چگونه صحبت کنم، بالاخره شب آخر تصمیم خودم را گرفتم و عکس بزرگی از مرقد پیامبر ﷺ تهیه کردم و زیارتنامه‌ای با آیات قرآن خطاب به پیامبر ﷺ ساختم. وقتی نوبت به من رسید، عکس را نصب کردم و پشت به مردم، خطاب به مرقد پیامبر کرده و گفتم: یا رسول الله شما هر چه گفتید خلافتش را رفتار کردند؛ تو گفتی مکه برای مردم است، اینها مکه را منحصر به خود کرده‌اند! تو گفتی هر کسی وارد مکه شود در امان است، اما اینها امنیّت خانه خدا را مخدوش کرده‌اند! تو گفتی برائت از مشرکین لازم است، اما اینها می‌گویند مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل ممنوع است و...!

زیارتنامه مفصّلی خوانده و در پایان گفتم: یا رسول الله! حالا نگاهی کن به ایران تا خوشحال شوی؛ همه مسلمانان وابسته‌اند، ولی ایران مستقل. در همه پایتخت‌های کشورهای اسلامی فساد غوغا می‌کند،

ولی در ایران لانه‌های فساد بسته است، در تمام فرودگاه‌های کشورهای اسلامی مشروبات الکلی به فروش می‌رسد، ولی در تهران کتاب و... سخنرانی‌ام که تمام شد بعضی از روحانیون مرا بغل کرده و تشویق کردند.

«انحصار فکری»

در زندان به ملاقات گروهی از منافقین رفته بودم، وقتی به قسمت خواهران سر زدم و علت زندانی شدنشان را پرسیدم گفتند: اصرار در طرفداری از منافقین. گفتم: مرا می‌شناسید گفتند: نه، گفتم: مگر تلویزیون نگاه نمی‌کنید گفتند: دستور داریم که تلویزیون را نگاه نکنیم!!

«حساب قیامت»

به اتفاق همکاران خدمت حضرت امام خمینی علیه السلام رسیدیم. باید گزارشی از کار ارائه می‌دادم، من که سالها در تلویزیون حرف می‌زدم در محضر امام دستپاچه شده تمام حرفها را در یک دقیقه به صورت ناقص گفتم و بعد از اتمام جلسه پیش خود گفتم: راستی قیامت چه خبر است؟ چگونه می‌خواهیم در محضر خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله حساب پس بدهیم؟

«کف زدن یا صلوات»

در اجتماعی سخنرانی می‌کردم، پس از سخنرانی عده‌ای کف زدند و عده‌ای صلوات فرستادند گفتم: اگر بجای کف زدن صلوات بفرستید، ضمن تشویق من، چیزی هم برای قیامت خود ذخیره کرده‌اید.

«بدفهمی»

قبل از فرا رسیدن ماه محرم به مردم سفارش کردم صدای بلندگوی مساجد و تکایا را بلند نکنید تا موجب آزار مردم نشود. شخصی در نامه‌ای به من نوشت: خدا تو را...! تو و امریکا یک جور هستید، هم آمریکا می‌خواهد الله اکبر نباشد هم تو می‌گویی صدای بلندگوها را خاموش کنند! گفتم: حرف من مزاحمت همسایه‌ها بود، اگر شما واقعاً حزب اللهی هستی برو بالای پشت بام اذان بگو.

«از کدالم منظر؟»

یکی از دوستان طلبه به من می‌گفت: من مثل یک لامپ هستم و تو مثل خورشید! گفتم: چطور؟ گفت: من در مسجد برای صد نفر صحبت می‌کنم و شما در تلویزیون برای چند میلیون. گفتم: این از یک منظر، اما منظر دیگر قیامت است، اگر در قیامت هر دو خراب کرده باشیم، شما بخاطر در اختیار داشتن صد دل

مؤاخذه می‌شوید و من بخاطر چند میلیون دل! از من سؤال می‌شود این همه دل خداوند به تو داد، چرا تو یک دل به خدا ندادی؟!

«دو نوع اسلام»

در مسجد الحرام دو ایرانی را دیدم که با هم صحبت می‌کردند آنها می‌گفتند: حالا که نفت ارزان شده پس وضع اقتصادی چه خواهد شد.

زائر عربی گفت: اینجا محلّ عبادت است، در مسجد بحث نفت و دلار جایز نیست. من گفتم: اتفاقاً جای این بحث همین جاست، چون سوره حمد می‌گوید قیمت نفت را ارزان نکنید! گفت: کجای سوره حمد چنین چیزی را می‌گوید؟

گفتم: در این سوره می‌خوانیم: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در سوره‌ای دیگر می‌خوانیم: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ»^{۱۵۰}؛

یعنی: «پروردگارا! بخاطر نعمتی که به من ارزانی داشتی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.»

از مجموع این دو آیه می‌فهمیم که کسی که «انعمت علیهم» است نباید یار مجرم باشد و کشوری که صادر کننده نفت است و قیمت نفت را ارزان می‌کند، «ظهِيراً للمجرمین» است و او جزء «انعمت علیهم» نیست و

کسی که جزء «انعمت علیهم» نبود، جزء «مغضوب علیهم» و یا «ضالین» است.

«ماهور خدا»

در حرم امام رضا علیه السلام بودم که شخصی گفت: چند سال است طلبه هستی؟ گفتم: حدود بیست سال. قدری نگاه به من کرد و گفت: امیرالمومنین علیه السلام هر وقت مالک اشتر را می‌دید لذّت می‌برد، تو که لباس سربازی امام زمان علیه السلام را پوشیده‌ای، آیا وقتی امام علیه السلام به تو نگاه می‌کند لذّت می‌برد؟ گفتم: معلوم نیست! گفت: روی این حرف فکر کن. بسیار دَمَق شدم.

«غیبت مجاز»

شخصی از من پرسید آیا غیبت مجاز هم داریم گفتم: بله.

زراره یکی از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام بود و بنی عباس در پی دستگیری و اعدام او بودند. امام صادق علیه السلام در جلسات پشت سر او بدگویی و غیبت می‌کرد، بطوری که بنی عباس گفتند او جایگاهی نزد شیعه ندارد و از قتل او منصرف شدند. بعد امام به صورت پنهانی برای پسر زراره پیغام فرستاد که سلام پدرت را برسان و بگو: من شما را دوست دارم، اما برای رفع خطر این مطالب را گفته‌ام.

«درس اخلاق گفتنی نیست»

یکی از نهادها مرا برای درس اخلاق دعوت کردند، پس از عبور از چند اتاق وارد سالنی شدیم، درها را بستند و گفتند اینها مسئولین اداره هستند. گفتم: مگر ما می‌خواهیم هروئین تقسیم کنیم، ما که حرف محرمانه‌ای نداریم، می‌خواهیم قرآن و حدیث بگوئیم، بگذارید همه بیایند و در جلسه شرکت کنند. گفتند: آخر آنها در شأن این جمع نیستند. گفتم: مرحوم علامه طباطبائی (ره) می‌فرمود: درس اخلاق گفتنی نیست، عمل است و همین کار شما ضد اخلاق است.

«حواس جمع»

درحوزه قم استادی داشتم، هنگام درس از بس سرش را تکان می‌داد گوشه عمامه اش شل می‌شد. از وقتی که گوشه عمامه اش شل می‌شد، دیگر درس را نمی‌فهمیدیم و مشغول تماشای رشته عمامه او می‌شدیم.

آری قیافه و لباس معلم می‌تواند تمرکز فکر شاگردان را از بین ببرد.

«روحانی اطفال»

رفته بودم شهرک شهدا، خانواده شهدا جمع شدند و گفتند: حاج آقا اینها همه بچه‌های شهدا هستند، اما

کسی نیست برایشان صحبت کند. گفتم: هزار افسوس! چند هزار بچه شهید هستند، ولی یک قصه گو ندارند. ما پزشک اطفال داریم، اما روحانی اطفال نداریم.

«لسان قوم»

من بارها گفته‌ام که مبلغ باید به لسان قوم و زبان مردم سخن بگوید. شهید مطهری (ره) می‌فرمود: یک خارجی آمده بود ایران و در بازگشت از او پرسیدند در ایران چه خبر؟ گفته بود مردم ایران وقتی بهم می‌رسند می‌گویند: آیا بینی شما کلفت است؟

این خارجی چون لسان قوم را نمی‌داند، دماغ شما چاق است را بینی شما کلفت است معنا می‌کند، غافل از آنکه نه دماغ به معنای بینی و نه چاقی به معنای کلفتی است. دماغ به معنای مغز و چاق به معنای آمادگی و سلامت است. مثلاً فلانی کارچاق کن است، یعنی آماده می‌کند.

«ایثار یک مبلغ»

طلبه‌ای می‌گفت: به روستایی رفتم که آب آشامیدنی نداشتند و هر روز زن و مرد با الاغ و قاطر به چند کیلومتری می‌رفتند تا از چشمه‌ای آب بردارند. من این صحنه را که دیدم خیلی دلم سوخت، به قم آمده خانه مسکونی خود را فروختم و پولش را خرج

لوله کشی فاصله چشمه تا روستا کردم. خانه را فروختم اما یک روستا دارای آب شد.

ایشان تا پایان عمر خانه نداشت. بعد از مرگش من این داستان را تعریف کردم، یک نفر داوطلب شد که برای فرزنداناش خانه‌ای بخرد.

«اول باید کار فرهنگی کرد»

به شهرداری گفتم: آقای شهردار! می‌دانی چرا مردم با عشق و علاقه به عالم دینی سهم امام می‌دهند و دست آقا را هم می‌بوسند، ولی به شما با ناراحتی عوارض می‌دهند؟ گفت: نه.

گفتم: چون از ابتدا با دلیل و با آیه و حدیث اهمیت مطلب را فهمیده و به دلیل ایمانش ایثار می‌کند، ولی شما بدون چون و چرا و با چند قانون و تبصره درخواست پول می‌کنید. پس باید اول با کار فرهنگی شناخت و آگاهی مردم را بالا برد، آنگاه از آنان انتظار داشت.

«دعا برای صوت قرآن»

شب بیست و یکم ماه رمضان، بعد از مراسم احیا و قرآن سرگرفتن، از جوانی پرسیدم: امشب از خدا چه خواستی؟

گفت: از خدا خواستم صدای خوبی به من بدهد که

بتوانم قرآن را زیبا تلاوت کنم!

«بخشیدن عبا»

روزی شهید آیه‌الله سعیدی (ره) بدون عبا از مسجد برگشت؛ گفتند: آقا عبایت کو؟ گفت: دیدم کنار خیابان بینوایی می‌لرزد با خود گفتم: اگر در قیامت از تو بپرسند که شخصی از سرما می‌لرزد و تو، هم قبا داشتی و هم عبا؛ چه جوابی می‌دهی؟ لذا عبایم را به او دادم.

«تواضع علامه»

مرحوم علامه طباطبایی (ره) وقتی به مشهد مشرف می‌شد؛ در صحن نماز می‌خواند. وقتی نماز جماعت چند هزار نفری تشکیل می‌شد، حضرت علامه در صف‌های آخر می‌ایستاد و نماز را می‌بست و حال آنکه جلوی ایشان پر بود از عوام الناسی که به حسب ظاهر نمازشان صحیح و حمد و سوره‌شان درست نبود.

«اگر بگویم نمی‌دانم اشکالی ندارد؟!»

از مرحوم علامه طباطبایی (ره) صاحب تفسیر المیزان سؤالی کردند. ایشان فرمود: اگر بگویم نمی‌دانم اشکالی ندارد؟ گفتند: خیر آقا. فرمود: نمی‌دانم.

«روح بلند»

خدمت علامه طباطبایی رحمته‌الله گفته شد، شخصی علیه تفسیرالمیزان کتابی نوشته است. ایشان بدون اینکه غیظ کند و عصبانی شود فقط دو کلمه فرمودند: بسیار خوب.

«امام حسین علیه السلام در انتظار مهمان»

عملیات والفجر بود که برای دیدن رزمندگان به جبهه رفته بودم. صحبت گردان شهادت شد. گفتند: برای شکستن خط، ۲۵۰ نفر داوطلب شهادت لازم داریم، انبوهی از جمعیت هجوم آورده و بر سر انتخاب افراد دعوا شده بود تا اینکه با قرعه ۲۵۰ نفر را انتخاب کردند.

شب قبل یکی از رزمندگان در عالم خواب می بیند که امام حسین علیه السلام حرم را جارو می کند. می گوید: دویدم جارو را بگیرم. حضرت فرمود: نه، یاران باوفای من دارند می آیند، می خواهم خودم حرم را برای زائرانم جارو کنم.

«مهم ترین دعای شما چیست؟»

در سنین جوانی از مرحوم ملاعلی همدانی (ره) سؤال کردم: اگر شما بدانید دعای مستجابی دارید چه چیز از خداوند می خواهید؟

فرمود: اینکه خداوند من را پیامرزد.

خیلی تعجب کردم که این عارف و عالم بزرگ چه خواهش و دعای ساده‌ای دارد و حال آنکه در ذهن خودم دعاهای بزرگ بزرگی می‌پرواندم، ولی الآن که بیش از ۵۰ سال سن دارم با آن همه مسئولیت و مطالعه و کتاب و... به این نتیجه رسیده‌ام که خواسته آن بزرگوار که عاقبت به خیری بوده است، بزرگ‌ترین و بهترین خواسته من نیز هست.



پی نوشت‌ها

۳۴. ترجمه اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷.
۳۵. کافرون، ۱.
۳۶. نهج البلاغه دشتی، حکمت ۴۰۲.
۳۷. دخان، ۵۸.
۳۸. نساء، ۶۳.
۳۹. کهف، ۶۶.
۴۰. توبه، ۱۰۳.
۴۱. نهج البلاغه فیض، ص ۱۱۲۷.
۴۲. آل عمران، ۱۱.
۴۳. آل عمران، ۲۰.
۴۴. قلم، ۴.
۴۵. توبه، ۱۲۸.
۴۶. همان.
۴۷. آل عمران، ۶۱.
۴۸. شعراء، ۱۰۹.
۴۹. انعام، ۱۶۲.
۵۰. احزاب، ۵۶.
۵۱. انعام، ۱۴.
۵۲. انعام، ۱۵۲.
۵۳. طه، ۲۵.
۵۴. فصلت، ۳۰.
۵۵. صف، ۲-۳.
۵۶. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۲.
۵۷. کافرون، ۱.
۵۸. هود، ۲۹.
۵۹. آل عمران، ۱۵۹.
۶۰. احزاب، ۳۹.
۶۱. آل عمران، ۱۵۹.
۶۲. توبه، ۱۲۸.
۶۳. کهف، ۱۱۰.
۶۴. مؤمنون، ۳۲.
۶۵. ابراهیم، ۴.
۶۶. ابراهیم، ۴.

۱. فاطر، ۲۴.
۲. فصلت، ۳۳.
۳. آل عمران، ۱۰۴.
۴. نحل، ۳۶.
۵. انفال، ۲۴.
۶. الرحمن، ۳.
۷. قلم، ۱.
۸. آل عمران، ۱۶۴.
۹. تبلیغ در قرآن و حدیث، ۵۴.
۱۰. مائده، ۳۲.
۱۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۴۸.
۱۲. علق، ۱.
۱۳. شرح، ۷-۸.
۱۴. نمل، ۳۰.
۱۵. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۵۸.
۱۶. نجم، ۳-۴.
۱۷. طه، ۲۵-۲۸.
۱۸. بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۹.
۱۹. حج، ۲۴.
۲۰. فاطر، ۱۰.
۲۱. ابراهیم، ۱.
۲۲. آل عمران، ۴.
۲۳. نحل، ۱۲۵.
۲۴. احزاب، ۷۰.
۲۵. قدر، ۱.
۲۶. انعام، ۷۶.
۲۷. منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۶۶.
۲۸. طه، ۴۳-۴۴.
۲۹. کهف، ۱.
۳۰. زمر، ۲۳.
۳۱. یوسف، ۷۷.
۳۲. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۸۱.
۳۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷.

۶۷. مدثر، ۲-۶.
۶۸. نساء، ۸۶.
۶۹. مدثر، ۴.
۷۰. نهج البلاغه، نامه ۴۷.
۷۱. توبه، ۱۲۲.
۷۲. ص، ۸۶.
۷۳. هود، ۶۲.
۷۴. حشر، ۲۱.
۷۵. یوسف، ۳.
۷۶. اعراف، ۱۷۶.
۷۷. بقره، ۱۱۹.
۷۸. الحیة، ج ۱، ص ۳۱۵.
۷۹. آل عمران، ۱۳۹.
۸۰. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۲۰۷.
۸۱. صافات، ۱۰۲.
۸۲. حجرات، ۱۲.
۸۳. عنکبوت، ۶۱.
۸۴. آل عمران، ۱۳۷.
۸۵. بقره، ۱۱۱.
۸۶. نساء، ۳۴.
۸۷. نحل، ۱۲۵.
۸۸. نحل، ۱۲۵.
۸۹. انعام، ۷۶-۷۸.
۹۰. مدثر، ۱۹-۲۵.
۹۱. طه، ۸۸.
۹۲. نهج البلاغه فیض، ص ۱۲۳۵.
۹۳. فاطر، ۱۹-۲۱.
۹۴. ابراهیم، ۱۹.
۹۵. واقعه، ۷۰.
۹۶. توبه، ۶۰.
۹۷. احزاب، ۲۱.
۹۸. تحریم، ۱۰.
۹۹. تحریم، ۱۱.
۱۰۰. قصص، ۵۱.
۱۰۱. آل عمران، ۶۴.
۱۰۲. ترجمه اصول کافی، ج ۴، ص ۴۳۹.
۱۰۳. اسراء، ۱۰۶.
۱۰۴. مریم، ۱۲.
۱۰۵. مائده، ۶۸.
۱۰۶. زمر، ۷۳.
۱۰۷. اشاره به آیه ۵۰ سوره ذاریات: «ففرّو الى الله».
۱۰۸. قصص، ۷۷.
۱۰۹. اصول کافی، ج ۸، ص ۹۳.
۱۱۰. نهج البلاغه، نامه ۲۵.
۱۱۱. مریم، ۹۶.
۱۱۲. انعام، ۵۵.
۱۱۳. توبه، ۷۳.
۱۱۴. مائده، ۶۷.
۱۱۵. آل عمران، ۷.
۱۱۶. در دیدار با روحانیون طرح هجرت قبل از رمضان ۸۱.
۱۱۷. مائده، ۹۹.
۱۱۸. نجم، ۳۹.
۱۱۹. شعراء، ۲۱۴.
۱۲۰. یوسف، ۹۰.
۱۲۱. بقره، ۲۷۵.
۱۲۲. احزاب، ۳۷.
۱۲۳. قصص، ۷۹-۸۰.
۱۲۴. صف، ۲-۳.
۱۲۵. طه، ۹۵-۹۶.
۱۲۶. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۸۶.
۱۲۷. شعراء، ۲۲۵.
۱۲۸. زمر، ۶۵.
۱۲۹. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۳ و نهج البلاغه، حکمت ۱۵۹.
۱۳۰. غاشیة، ۲۱-۲۲.
۱۳۱. نحل، ۱۱۶.
۱۳۲. بقره، ۱۷۴.

۱۳۳. غررالحکم، حدیث ۱۰۱۸۸.
۱۳۴. شعراء، ۱۲۵-۱۲۷.
۱۳۵. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵.
۱۳۶. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۶.
۱۳۷. فرقان، ۶۳.
۱۳۸. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۷.
۱۳۹. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۶.
۱۴۰. میزان الحکمة، ج ۱، حدیث ۳۱۲۰.
۱۴۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.
۱۴۲. مردم‌شناسی و مردم‌داری، ص ۳۶۲.
۱۴۳. نهج‌البلاغه، خطبة ۸۶.
۱۴۴. واقعه، ۱۰-۱۱.
۱۴۵. آل‌عمران، ۱۹۶.
۱۴۶. نساء، ۹۵.
۱۴۷. احزاب، ۳۳.
۱۴۸. اسراء، ۳۳.
۱۴۹. انبیاء، ۳۰.
۱۵۰. قصص، ۱۷.